

در بیان حدای انحضرت علیه و صبر و شکر و غیره

تغییر آن مصمم و مطهر اند و گناه نمیکنند و میل بیاطل نمائند و مرتکب گناه صغیر و کبیر نمیشوند و فرمود که ابوت بان بلاهای عظیم که
 آنها مبتلا گردیدند بودی بد هم نرسانند و قیامت در صورتش هم نرسند و چون از او بیرون نیامد و چنان شد که کسی که او را
 گفتند از او نفرت نماید یا کسی که او را مشاهده نماید از او وحشت کند و مردم در دلش بیفتاد و چنین میکنند خدا هر که را مبتلا گرداند
 سخنران و دوستان که او را میبندند نزد او مردم که از او اجتناب میکردند از پیشانی او چیزی او بود و او را نکند در نظر ایشان بپند
 شد بود بسبب آنکه جاهل بودند با قدر و منزلت که او را از حق تعالی هست و کان میکردند که امتداد بلبه از بقدر ری و است
 خدا و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیغمبران از هر کس برای ایشان عظیم تر است و بعد از ایشان هر که بنکوتر است بلاش
 بیشتر است و خدا مبتلا گرداند چنان بلاش که در نظر مردم سهل باشد تا آنکه دعوی خدائی برای او کنند در وقتی که عزت عظیم
 مشاهده کنند و حق تعالی نعمتهای بزرگ را بر او نهد و از برای اینکه استلال کنند بر آنکه ثواب خدا بر او قسم است و از روی شکر
 عمل میباید و از روی اختصاص بلاش از برای آنکه حقیر شمارند ضعیف را بسبب ضعف او و فقیر را بسبب فقر او و نیاز
 بسبب بیماری او و بدانند که خدا هر که را میخواهد بیمار میکند و هر که را میخواهد شکر دهد و در هر وقت که میخواهد که از او نماید
 میکردند این امور را عبرت برای هر که خواهد و شقاوت هر که خواهد و در جمیع امور عادت در رخصتای خود و حکم است در افعال
 خود و بیکدل نیست ببنده کائنات مگر انصاف را اصلاح داند برای ایشان و توانای ایشان باوست و بنده معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات
 علیه منقولست که در چهار شب از انصاف او شکر بر طرف شدن مال و فرزندانش و بنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام
 منقولست که ابوبکر هفت سال مبتلا بیکاه بود در حدیث معتبر دیگر فرمود که حق تعالی ابوتش را مبتلا گردانید بیکاه پس صبر کرد
 تا آنکه او را قهر سرزدش کردند و سخنران صبر بر سرزدش نمیتوانند نمود و در حدیث دیگر که در ایام بلا عاقبت از خدا نطلبید مؤلف
 گوید که مفسران در مدت بتلای انحضرت خلاف کرده اند بعضی هفت سال گفته اند و بعضی سه سال گفته اند و بعضی
 هفت سال و قول اجماع است چنانچه در احادیث گذشت و بنده اجمع از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حق تعالی ابوتش را
 عاقبت گرفت فرمود نظر کردی بر این که از عاقبت ایام او را در نظر کنی و گفت ای خداوند منی سید من بنده خواوب مبتلا را
 عاقبت گرفت که در عاقبت تو را است یعنی امیرالمؤمنین را در عاقبت گرفته اند پس حق تعالی او را در عاقبت گرفت که در عاقبت تو را
 زمین بهایش دادن کسب نمک بود پس ابوبکر گفت که این نمک گرفت و بر زمین باشد پس این نمک گرفت و بر زمین آمد با خود پیروز آمد
 حدیث است که بیشتر نبود این نمک و بیکت انحضرت بهم سپرد و در حدیث معتبر دیگر فرمود که حق تعالی مؤمن را مبتلا میکند تا
 و بر فرعون مرکب میراند اما او را بر طرف شدن عقل مبتلا نکرد تا ندانند بانی بنی ابراهیم که خدا چگونه مسلط گردانید شیطان بر او
 و بر فرزندانش و بر اهلیش و بر هر چیزی او و مسلط نکرد تا ندانند او را بر عقل او و عقل از برای او گذاشت که اعتقاد بوحییت خدا بکنند و
 بیکانگی پرستند و در حدیث معتبر دیگر فرمود که در قیامت آن صاحب حسن با او رند که حسن حال خود بیکاه افتاد باشد پس کوید
 پروردگار از خلقت مر آن بیکو کردی و من با بر سبب بیکاه مبتلا شد ام حق تعالی فرماید که هر چه از او رند پس فرماید که تو بنکوتر از او
 او را چنین حسودانیم و فریب نخوردی پس خود پس مردم مقبول را با او رند که حسن مقبول خود بیکاه مبتلا شد باشد پس کوید خداوند
 مرا صاحب حسن و جمالی افرویدی و زنان جوهری را با او رند و از آن گفتند پس صفت را با او رند و با او بیکو بند که تو بنکوتر بودی
 با او و ما او را حسودانیم و فریب از زنان نخوردی پس با او رند صاحب بلاش را که بسبب بلاش خود بصیفت پروردگار خود کردی باشد
 پس بیکو بد پروردگار را بلا را بر حضرت کردی تا آنکه کما که در حدیث دیگر فرمود که هر چه از او رند و بیکو بند با بلاش او و ما او را
 چنین بلاش مبتلا کردیم و مرتکب گناه نشد و حضرت امام بن اعرابین علیه السلام فرمود که مردم سه خصلت دارند که از خدا دورند
 از ابوبکر و شکر و از نوح و هود و از فرزندانش یعقوب و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی مؤمن
 شاکر و بر ابوبکر هر چه هفت بر او گرفت مگر آنکه شکر او را نداده شد شیطان گفت که بلا را بر او مسلط کردی تا این صبر او چون باشد
 پس خدا او را مسلط بر شران و غلامان او و همه را هلاک کرد و بجز این بکلام کنیز ابوتی آمد و گفت ای ابوتی شران و غلامان تو همه
 مردند ابوتی گفت حمد میکند خداوند بر آنکه عطا کرد و حمد میکند خداوند بر آنکه گرفت پس شیطان گفت که آسان از ابوتی و سر میباید
 پس چون بر آنما مسلط شد و هلاک کرد پس ابوتی گفت حمد و سپاس خداوند بر آنکه داد و حمد و سپاس خداوند بر آنکه گرفت و چنین
 کاوه لو کوسفندان و در احوال او و هلاک کرد و هلاک کرد و هلاک کرد و هلاک کرد و هلاک کرد تا آنکه چهار نفر

صغیر
 ۱۴
 در بیان حدای انحضرت علیه و صبر و شکر و غیره

فرمود این کتاب
 در بیان حدای انحضرت علیه و صبر و شکر و غیره

در بیان حدای انحضرت علیه و صبر و شکر و غیره

در بیان قصه اختر شیخ عبد السلام کاتب خیر است

صفحه ۱۳۱

اوزام

بود

عطا کرد

قصه اختر شیخ عبد السلام کاتب خیر است

که گوید در حقیقت این
کتاب کاتبان بود
که طایفه از شما ایمان
اوردند

نمایان

ایمان و تقوی
تو می بینی که
خود را

خوبی

هم رسانید و مدتها کشید و در هر حال شکر گشتا اندک بجایه سر زدنش کردند پس بجز عاقد و عاقره تا حق تعالی او را شفا بخشید
و هر قلب و کبیری که از او تلف شده بود باو برگردانید و این بابویه علی بن محمد و هبت نامینه روایت کرده است که ابوبکر رضا
بعقوب عم بود و اما ماد او بود و از آنکه الباد ختر بعقوب در خانه او بود پدرش از آنجا بود که با ابرهیم عم ایمان ورده بودند و مادر
او دختر لوط عم و خون بلا را ابوبکر از هر جهت مستحکم کرد پدرش صبر کرد بر محنت حضرت و تیرا خنده تا و نکرد پس شیطان حسد بر بر ملا
و ز ابوبکر خلد متاور و نیز داو آمد و گفت با تو خواهم موصف صدق بنیستی گفت بلی شیطان گفت پس چیست این شفقت و بلا که
من شما را در این می بینم ان عالمه صابره در جواب گفت که خدا بپاچینم که تراست که ما را ثواب دهد بفضل خود در وقتی که عطا کرد
بفضل خود و نیز که نیت تمام از امتحان کند و ثواب هدا پاد بدی انعام کند حضرت از او پس رعطای او شکر میکنم او را و بر ابتلای او حمد
میگویم او را پس جمع کرد برای مادر و فضیلت را با هم پس مبتلا گردانید است ما را تا صبر کنیم و نمی یابیم بر صبر قوی مگر بیاری و توفیق
پس او را راست حد و منت بر همت ما و بلا ما شیطان گفت خلك هر يك كرده بلا می شما برای این نیست و شه چندی بر او افکار و همه را دفع
کرد و برکت بسوی ابوبکر سرعت و مقصد را با حضرت نقل کرد ابوبکر گفت که انتم شیطان است و او هر صفت بر کشتن من جدا سوگند نمودم
که ترا صد چوب بزنم اگر خدا مرا شفا دهد ترا می انکوشن یعنی او داده پس چون شفا یافت دست از تره های بار پست گرفت از زحمتی
انرا تمام می کشند و بکرتیه هم ترا او را در مخالفت سوگند خود نکرده باشد و عمر ابوبکر وقتی که بلا با او رسید هفتاد و سه سال بود پس
حق تعالی هفتاد و سه سال به کرب و بلا و زور و دهولت گوید که در آنجا در علمش یاد کردین ابوبکر پیشتر گذشت این محل اعتماد است که هر کس
است که در واقع شده باشد **باب در بیان قصه اختر شیخ عبد السلام کاتب خیر است** خلافت بعقوب گفته اند
فرزند ابوبکر فرزند مدینه فرزند نادر بن عبدالمطلب و بعضی گفته اند اسم پدر حضرت ابوبکر است و بعضی گفته اند اسم پدر حضرت ابوبکر
ابرهیم عم و مادر سیکل دختر لوط عم بود و بعضی گفته اند اسم حضرت ابوبکر و فرزند عنقا فرزند ثابت فرزند مدینه فرزند
ابرهیم عم است و بعضی گفته اند از اولاد ابرهیم است و بعضی گفته اند از اولاد ابرهیم بنو است بلکه از اولاد کعبی بود که با ابرهیم ایمان آورد و چون
تعالی در سوره اعراف مینماید که فرستادیم رسول اهل شهر مدینه را و ایشان شعیب گفت ای قوم عبادت بکنند خدا را نیست شما را خدای
بجز او و بجهت تو که آمده است بسوی شما حجت واضح از جانب پروردگار شما پس تمام بدیدید کمال و ترازو را و کم میکنند مردم چیزهای ایشان را
و افساد نمایند در زمین بعثت را نکه خدا او را با صلاح آورده است این بهتر است از برای شما اگر ایمان تصفاد ندارد بد و منبشند بر سر
راهی که هتد بد کنند و منع نمایند از آنکه کسی را که اراده ایمان بخدا داشته باشد و خواهد که او را خدا بدردم باطل بنماید و بیاد او را بدو
گذارد که بود بد پس خدا شما را آسپار کرد از ایند و نظر کنید با آنچه فرستاده شده ایمان غایب ایمان بناور ندین صبر کنید تا خدا حکم کند در میان
ما و او بهتر است حکم کند کانت گفتند بزرگان و سرکرده های از قوم او که تکریم کردند از قبول حق البته ترا پرورن میکنم انشعب و انما از کعبان
آورده اند با تو از غریبه ماموران که بر در کردید در ملت ما شعیب گفت هر چند ما میخواهیم ما را از ابو سلمه خود بر میگرددند بجهت تو که افترا
دروغ بر خدا بسته خواهیم بود اگر داخل شوم در ملت شما بصورت آنکه خدا بجات داده است از آن و ما را نیست که بر کردیم با این زمین
باطل بدون در مود خدا علم پروردگار ما به چیز احاطه کرده است بر خدا تو کل کردیم پروردگار احکم که میان ما و قوم ما بحق و تو بهتر
حکم کند کاذب و گفتند آنکه فرقه کافر شده بودند از قوم خود و او کتب است شعیب التبت خواهد بود از زبان کاران پس گرفت
ایشان از لول پرین صحیح کردند در خانه خود در کان آنها که نگذیب که نشند شعیب که باها کردند در آن خانه تا نبود ندانها که شعیب تکذیب
کردند زبان کاران بودند پس شعیب ایشان گفت ای قوم بجهت تو که بشمار رسانیدم رسانتهای پروردگار را و نصیحت کردم شما
پس چون تاسف خورم و اندوهناک باشم برای گروهی که کافر بودند و در سوره هود فرموده است که فرستادم رسول مدینه را و ایشان
شعیب گفت ای قوم بر سبند خدا شما را نیست خدای بجز او و کم میکنند کمال ترازو را و بدو سبتم که من شما را می بینم پرورد خدای
و بدو سبتم که سبتم بر شما عذاب و زهر که احاطه کند شما و ای قوم من تمام بدیدید مردم را در کمال و ترازو و بعد از آن تاسف و کم میکنند
از مردم حقوق ایشان را و سعی میکنند در زمین بفساد بقیه خدا از مال جلال حضرت است از برای شما اگر ایمان خردید و من نیستم حفظ
کنند بر شما بلکه بر من نیست مگر تبلیغ رسالت قوم او گفتند ای شیخ ایمان تو را میباید که ما را تکریم کنید از آن مایه بر سبندند تا
بیکم در راههای خود آنچه خواهیم بدو سبتم که تو پروردگار و رشیدی شعیب گفت ای قوم من بنده خدا را که اگر من بر بیاد پروردگار خود
از بیخبر و علم و کمال تو روزی نداد باشد مرا از فضل خود روزی نگویم یا من را راست که خبانت کم در وحی او رسالت او را بنما

مشتاق

در بیان فضیلت عیوب و خوی و هلاکت ایشان که در کتب دیگر

از ستم و آنچه مشهور از آن می بینیم غرض من مخالفت شما نیست و نیست غرض من اصلاح حال شما تا تو اتم و نیست توفیق من مگر خدا بود
 توکل کرده ام و بسوی او باز گشت می کنم و با قوم من معاندان با من می کند سبب شود که برسد بشما مثل آنچه رسید بقوم نوح با قوم هود با قوم
 صالح با قوم لوط و از شمار و در نیستند از احوال ایشان بنید بگردید و طلب از ایشان از پروردگار خود بکنید پس تو بکنید بسوی او و بدین
 پروردگار من رحم و مهربانی است و گفتند چشمی که می بیند پنداری از آنچه تو می گوئی و بد رستبکه ما ترا در میان خود ضعیف می بینیم اگر
 قبیله نبود ترا سنگ سار میکردیم و تو مرا عزیز نیستی شعیب گفت بقوم من ای قبیله من بر شما عزیز تر از خدا و خدا را پس شیت نداشتید
 و از او هیچ بیم و حذر نداشتید بد رستبکه پروردگار من عیش و طست با شما می کند و با قوم من بکنید بر این حال که در آید هر چه خواهد بود پس
 کرم می بینم اینها از جانب خدا ماموران شده ام بزودی خواهد دانست که کجاست آنکه می آید بسوی او عذابی که او را بخردی و مذلت بکافکنند و
 آنکه دروغ گفته است شما انتظار بکشید که من نیز انتظار می کنم و چون آمد مرا بعد از ایشان و نجات دادیم شعیب و از آنها را که با او ایمان آورد
 بودند رحمت خود و گرفتار از اصدای مهبی پس کرم دیدند در خانه های خود مردگان کویا هرگز در آنجا نماندند و در سوره
 شعراء فرمود است که نکند بگردند اصحاب پیشه پیغمبران و قوم شعیب اصحاب پیشه فرمود است من اگر در پیشه و در خانه های ساکن بودید
 و در وقتیکه شعیب ایشان گفت که از آنها از عذاب خدا نترسید بد رستبکه من از برای شما رسول آمینم پس بر سرید از خلو و طاعت کنید مرا
 و سوال نمی کنم از شمار رسالت خود فریزی نیست اجر من مگر پروردگار عالمیان تمام بد هید کجای را و مبادید از کسید کل روزن کیند چون
 درست و کم می کند چیزهای مردم را و سعی می کند در زمین بقسا و بر سرید از خلو و بد بخلق کرد است شما را و خلاق پیش از شمار او
 او گفتند بستی مگر از آنها که بخواد و دیوانه شده اند و نیستی خبر مگر مثل ما و ما کمان نمی کنیم تر کم کردی دروغ گوینان پس فرود آمد از برای ما باره
 چندی از آسمان که هستی از است گوینان گفت پروردگار من با تو است با تو شمایم بکنید پس نکند سبب کردند پس گرفت ایشان از عذاب و
 ابر در رستبکه بود عذاب روزی که بد آنکه مشهور میان مفسران است که چون نکند پیش شعیب از قوم او به نجات رسانیدند پس حقیقا
 بر ایشان کرمای شد بدی فرستاد که گفتش ایشان از گرفت و چون داخل خانه ها شدند آن کرمای از خانه های ایشان داخل شد و نیز سبب فایده
 بخشید ایشان از آفت و از کرمای بران شدند پس حقیقا ابری بر ایشان فرستاد پس هر که از شدت کرمایان ابر پناه بودند و چون در
 زیر ابر جمع شدند ابر بر ایشان افتاد و بارید و زهری در بر ایشان بلرزید تا ایشان سوختند و خاکتر شدند و جمعی از مفسران گفته اند که
 حضرت شعیب بر دو طایفه معیوث شد یک طایفه بر اهل مدین معیوث شد و ایشان بصدای مهبی که موجب از آمدن کرمایان هلاک شد
 و بعد از آن بر اهل پیشه معیوث کردید و ایشان با برضا عقیقه سوختند و پسندیدند عقیقه الحسن صلوات الله علیه منقولست که اول کسی که
 کبیل و تراز و ساخت شعیب بنی خلد بود که بدست خود ساخت پس قوم کبیل او کبیل می کردند و حق مردم را تمام می کردند پس بعد از آن
 کرمای کبیل کردی تراز و زدی پس ایشان از آن گرفت و یان معذب گردیدند تا هلاک شدند و این با او بود قطب و نند
 پسند خود از ابن عباس روایت کرده اند که شعیب و ابوبکر بن بلعوا از فرزندان کرمای بودند که ایمان آورده بودند با بر هم
 در روزی که از ایشان نوری بجات یافت و با او هجرت کردند بشام پس در حتران او طرا با ایشان تزویج کرد پس هر چه می کرد پیش از فرزندان
 معیوث بعد از ابر هم توفیق حاصل بجات بودند و حق تعالی شعیب را بر اهل مدین فرستاد بر پیغمبری و از قبیله شعیب نبودند و پادشاه
 جناری بر ایشان حاکم بود که هر چه از پادشاهان عصر و تاب مقاومت و نداشتند و انکروه با کفر و تکذیب پیغمبر خدا میکردند کبیل و
 هر گاه از برای دیگری کبیل و زنی می کردند و چون از برای خود کبیل و زن می کردند تمام می کردند تا پادشاه ایشان را می کرد پس کرم
 طعام و کم کردن کبیل و زن و شعیب بآنکه ایشان را موعظه میکرد سوگند بخشید تا آنکه پادشاه شعیب و آنها را که با او ایمان آورد بودند
 از شهر بیرون کرد پس خدا کرمای او را بر سوزند بر ایشان فرستاد که ایشان را بران کرد و در روز در عذاب ماندند که اب ایشان بر تکرار
 شد که نمیتوانستند شامه بدین قند بسوی پیشه کرد در نزد پادشاهان بود پس خدا ابر پناه بر ایشان بلند کرد و چون هر چه در سبب جمع شد
 اتی از آن ابر بر ایشان فرستاد که هر چه سوخت و احد از ایشان بجات یافت و هر گاه بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شعیب می آمد و می پرسید
 می فرمود که او خطیب پیغمبران خواهد بود در روز قیامت و چون قوم شعیب هلاک شدند با جمعی که با او ایمان آورده بودند رفتند بسوی
 مکه در آنجا ماندند تا بر حتران و اصل شدند و در وایت بگردیدند و است آنست که برکت شعیب آنست که بسوی مدین و در اجا اقامت نمود
 تا آنکه موسی نزد او رفت ابن عباس روایت کرده است که عمر شعیب روایت چهل و دو سال بود و پسندیدند حضرت صاق عقیقه
 که چون عقیقه پیغمبران از کرمای معیوث مگر پیغمبر بود و صالح و اسمعیل و شعیب صلی الله علیه و آله و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست

صغیر ۱۴۱

در بیان فضیلت عیوب و خوی و هلاکت ایشان که در کتب دیگر

در بیان فضیلت عیوب و خوی و هلاکت ایشان که در کتب دیگر

می کند

صغیر ۱۴۱

در بیان

در بیان احوال بعضی از اولاد موسی و علیهما السلام

۱۱۴۴

که پدر بر اهل زمین و ظاهر باطن ایشان از اداسه و در میان ایشان یافت کسی که نفسش از برای من در لبت بر نواضعتر از من
 باشد از تو ای موسی هرگاه نماز میکنی و طرف روی خود را بر خاک میکنی نزد من و در روایت دیگر است که چون موسی
 رسید به افتاد و پهلوی روی خود را بر خاک گذاشت ز روی تن نعل برای هر دو کار خود پیش خدا و حی که بشو او که بر طرد خود
 ای موسی و عیال مست خود را بر موضع خود در روی خود بمال و هر جا که می رسید دست توان بدن تو که امان میدهد ترا از هر
 و در روی وافتی و عاقبتی در حدیث معتبر دیگر فرمود که موسی از او حجت شد و حی الهی تا چهل صباح با سوی صباح درین باره رفت بر کوه
 در شام که از آنجا میگویند و کتیر و در کارا اگر کسی که در آن من حی خود و من خود را برای کاهان بنی اسرائیل پس از تو مظلوم
 قدیم تر این حقیقتی و حی فرمود با او که ای موسی برای این معصوم خود و کلام خود کو زاندم که میان خلق خود یافت کسی که توان
 از برای من از تو بیشتر باشد پس فرمود که موسی چون از غمان فارغ میشد بر غنچه است تا هر دو طرف روی خود را بر زمین نمی چسباند
 موقوف از حضرت امام علی باقر علیه السلام منقولست که موسی بنی اسرائیل را با غنچه است و غنچه است و در غنچه است و غنچه است
 پوشیده بودند و میگفتند لبیک عبدک و لبیک عبدک و لبیک عبدک حضرت صادق علیه السلام منقولست که موسی بر سنگستان و کوه
 و بر شتر مرغی سوار بود که همان را لبغ غنچه بود و غنچه ای قطراتی پوشیده بود و میگفت لبیک با او که در حدیث معتبر از حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام منقولست که امر است موسی از رگله مصر بر سنگستان و چنانکه شد با امرام و ناقه اش را می کشید با نهانی از لبیک
 و تلبیه میگفت و کوهها را می میگفتند و در حدیث معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
 دست بگذارد که حق تعالی داشت و گفت پروردگار از برای روم از مردم از او میگفت حق تعالی و حی فرمود که موسی در لشکر تو غازی
 گفت پروردگار از امر او لالت کن بر او خدا و حی فرمود که من غمان را در شمشیرم چگونه خود غازی کم و در روایت دیگر منقولست که
 موسی مناجات کرد که پروردگار اجنان کن که مردم بین بدن کن و حق تعالی و حی فرمود که ای موسی من از برای خود نکند چون از روم
 تو بگم و در حدیث معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هر وقت بیشتر از دنیا رفت با موسی فرمود که هر
 بیشتر فوت شد و فرمود که اسم پدرش شامرون شبر شبر که نفسش را در عین است و در حدیث معتبر دیگر فرمود که در
 اسمش از پروردگان جدد و در ذلغ تا خانه که بخواند شبر شبر در آن هر وقت بود و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
 که بنی اسرائیل گفتند که موسی الت مری نذر و موسی هرگاه بغض است که غسل کند هر وقت موسی که او را می بیند و زود رگه فریاد
 و جامه اش بر روی منکی گذاشته بود پس حقیقتا فرمود منکی را که در شد از موسی و موسی از آن وقت تا آنکه بنی اسرائیل نظرش را بر
 انقضای امتداد دانستند که چنان بود که گمان میکردند نیست معنی که حق تعالی در فرمود است یا انجا الذین امنوا لا تکرهوا کالذین
 از او موسی فرمود الله تا قالوا کان عبد الله و چنانکه بعد از آنکه مؤمنان میباشند مثل انان که بنا کردند موسی پس که زانند خدا و را آنچه
 گفتند و بود نزد خدا و شناسند حق تعالی گفت گوئی که در حدیث معتبر از ابیه و جوهه است که گفتند که در بخارا انوار ذکر کرده ایم و شنیدیم
 علیه السلام بعد از آنکه بنویسد که در حدیث معتبر است که در حدیث معتبر است که در حدیث معتبر است که در حدیث معتبر است که در حدیث معتبر است
 برای آنکه او را منزه گردانند ز مردم از عاقبتی و بلائی خدا قدر بود که از نظر بنی اسرائیل حضرت تارا با صفت بر چو می کرد که در ضمن فضیله
 نباشد و این در این باب صحیح است روایت شده است که چون هر وقت دعوت شد بنی اسرائیل تمام ساختند و صد گاه و هر روز
 کشته است ز بر آنکه میل ایشان بسوی خدا و بیشتر بود پس خدا اظهار بر ایشان حضرت نمود تا آنکه امر کرد که هر روز از راه نور و نور
 مجلس بنی اسرائیل که زانند و گفتند خود مرده است و موسی هر چه است که کشن او و این وجه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
 و در روایت دیگر است که موسی سر قبر هر دو تامل و اولاد او را زانند که هر دو با هم خدا از قبر بیرون آمد و گفت که موسی مرا بکشته است
 و باز بقبر برگشت **فصل** در بیان ولادت موسی و هارون علیه السلام و سایر احوال ایشان تا نبوت ایشان چند موقوف
 بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت یوسف هر چون هنگام وفات او شد جمع گردید بقوم او ایشان در آن وقت
 هشتم در بودند و فرمود که این بچه طهارت بر شما قالب خواهند شد و شمارا بعد از اینی حدیث خواهند که زانند و نجات شما از دست
 ایشان خواهد بود و مکر می ای از فرزندان لاری و هر چه می نام او موسی و هر چه خواهد بود و جوانی بلند قامت پشیم
 کندم کون خواهد بود پس بنی اسرائیل بعضی از نکلان خود را عمران نام کردند و عمران پسر خود را موسی نام میکردند که آن باشد
 که یوسف بنی اسرائیل است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که موسی حرمی نکر تا آنکه پیش از او چهل گانه بنی اسرائیل چون آمد

بسیار از این احوال است

در حدیث معتبر

در حدیث معتبر

در بیان اولاد موسی علیه السلام و احوال ایشان است

می کند اولاد

کویکه

بر خلق

نمایند
شکل از این
موسی علیه السلام
و کویکه

نمایند
شکل از این
موسی علیه السلام
و کویکه

و چون

که هر یک دعوی میکردند که منم آن موسی ساعز است که بر او سفید خرد است پس فرمود سید بفرعون که بنی اسرائیل را صفت کن پس فرمود
 میگویند که در هاب ملک فرودست است و خواهد بود و طلب کند که همان در صانعان و گفتند که هلاک دین تو و قوم تو بر دست پدر
 خواهد که اشغال بدین بنی اسرائیل است و خواهد شد پس فرعون قتل را بپسندید و فرمود که هر یک که در این است
 متولد شود بکشند و برآورد موسی بکفایه موکل کرد و چون بنی اسرائیل اینها را دیدند بعد از آنکه هر کس را پس از آن بکشند و در آن
 زند بگذاردند ماه هلاک خواهد شد و در این باقی خواهد ماند و پانصد نفر بکویکه زنان بکنیم عراف پدر موسی را پیشان گفت قیامت
 بگذران خود بکنند کلام خلاق خواهد شد و آن فرزند موسی خواهد شد و فرزند خواهد شد و فرزند خواهد شد و فرزند خواهد شد
 بر خود حرام کند من حرام بکنم و هر که ترک کند من ترک میکنم و نامند موسی جماعت کرد و او ظاهر شد پس قایلان موکل کردند بر ملک
 موسی که او را اجرامت میکرد و هر که مادر موسی برخواست او نیز برخواست و هر که می نشست او می نشست و چون حامله شد موسی
 محترمانه او در دلها افتاد و چنین میباشد هر چه نهی خدا پس قایلان با او گفت که چه میشود ترا چنین زرد و کلاهت و شوی گفت که این
 مکن بر این حال چون چنین نشوم آنکه فرزند من چون متولد شود او را خواهند کشت قایلان گفتند و هتاک بنامش که من فرزند ترا نمی
 خواهم که زاینده و مادر موسی اشغری را با او بگردانم چون موسی متولد شد و قایلان بداند مادر موسی شروع با نظر اب که
 قایلان گفت که من بکنم که فرزند ترا کفایت میکند پس قایلان موسی را بر داشت و بسوی مخزن برد و او را در جلیها پیچید و در آن
 پاسبان فرعون که در خانه او جمع شده بودند و گفت بر کفایت کرد و فرزند او را از او انداخت و فرزند ندی رشک او نبود پس مادر موسی
 شیر داد و خائف شد که مباد صدای او را ظاهر شود و فرعون مطلع شود پس حق تعالی وحی کرد بسوی او که تا بوقت نیاز
 و موسی را در تابوت بگذارد و سرش را بر بید بگذارد و مادر موسی چنین کرد و چون تابوت او را در این تابوت
 بگذاشت بسوی او و هر چند دست میزد و در میگردید و باز میگفت بسو او تا آنکه در میان آب انداخت و در آن تابوت او را پیچید
 که با او از این ریختن شد و چون در آنجا رسید و آب را در آنجا ریختند و خواست که فرزند او را در آنجا بگذارد و ممانکن شد
 و آب آن فرعون که از صلیب آن بنی اسرائیل بود بفرعون گفت که ایاهم پسر است مرا بیرون بردن بفرمان که بفرمود که در آن
 تابوت را بر آنجا بگذارد و فرعون گفت که قیامت برای او در کار او و در آنجا رفتند و در آنجا رفتند و در آنجا رفتند
 بلوی ایاهم بگذاشتند و گفت که ایاهم بگذاشتند و در آنجا رفتند و در آنجا رفتند و در آنجا رفتند
 او را سید جیت و بکار اربانت و دست بسوی او دراز کرد و فرزند او را در آنجا گذاشتند و تا آنکه فرزند او را در آنجا گذاشتند
 او را از آب پروراند و در کار خود گذاشت و چون تابوت او را در آنجا گذاشتند و در آنجا گذاشتند و در آنجا گذاشتند
 دیش اقتاد و او را در آنجا گذاشتند و گفت که این فرزند ما از ما نشتر بگذاشتند بل و الله او خاتون فرزند ندی تادری و بنامش فرزند ندی
 و این فرزند ما از این فرزند خود در آنجا بگذاشتند و فرعون رفت و گفت که من با فرزند ندی شکر بگذاشتند که فرزند ندی در آنجا بگذاشتند
 روشنی دید من و تو باشد پس او را مکتب گفت از آنجا او را بگذاشتند و در آنجا گذاشتند و در آنجا گذاشتند
 چندان الناس سعی که تا فرعون را ضعیف نمود چون مردم شنیدند که فرعون بسوی فرزند ندی را داشته است هر که بود از امای فرعون
 و اشرف مصر زنان خود را فرستادند که موسی را بشهر بدهند تا آنکه بگذاشتند موسی را پیشان همچنان قبول نکرد که شهر از آن عبور کرد پس
 گفت قایلان از برای سپری طلبید و همچنان با حق شهادت و هر که باشد بیاید و هر که را می آوردند موسی را و قبول میکنند پس
 مادر موسی خواهر موسی بر او و فرعون که شایه اثری از موسی ظاهر شود پس خواهر موسی با پدر خان فرعون و گفت شنیدم که شما را
 از برای فرزند خود طلبید و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند
 گفت پلور بدو را چون خواهر موسی را فرستادند و هر که را از آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند
 نیست چون نان پاسبان گفتند که خدا ترا عاقبت دهد و بیاید و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند
 فرعون را ضعیف خواهد شد که طفل از بنی اسرائیل و ظاهر هم از بنی اسرائیل باشد هر که را با او خواهد شد که گفتند چه میشود اگر امضا
 کنیم که با قبول میکنند شایه اثری از بنی اسرائیل و پلور بدو را بیاورد و خواهر موسی چون بنی اسرائیل را دید و گفت بگذاشتند پلور بدو را
 پلور بدو را سبب چون موسی را در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند
 قبول کرد و پلور بدو را بگذاشتند و فرعون که از برای فرزند خود طلبید و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند و در آنجا بگذاشتند

کتاب فیضان الکونین و شرحه

است فرعون گفت هرگز این نباشد که طفل از بیاض از او باشد و در آن زمان فرعون گفت چنانچه در آن زمان طفل را
 تو است و بدان من تو را می بینم و چون گفتند و چون گفتند که فرعون را می شناسد و آن را می شناسد که فرعون را می شناسد
 در میان آن فرعون نشو و نما کرد و ما در آن زمان فرعون را می شناسد و آن را می شناسد که فرعون را می شناسد
 بزرگ شد و بنام فرعون از او نماند و در طلب او بودند و جز او را می شناسد و بر ایشان پوشیده بود چون فرعون
 شنید که ایشان در قفس حبس فرزندند فرزند او و عذاب بر ایشان شد بدو که در میان ایشان جلدی انداخت و نهی کش
 ایشان را از آنکه جز به خدا نمانند و از سوال کردن از احوال او پس در شب ماه تابان روشنی بجای سر ایشان بیرون رفتند
 و جمع شدند نزد مرد پیری غلیظ که در میان ایشان بود در محلی باو گفتند که ما را حتی که سبها قسم از این شد تا بفرموده او
 بود پس تلک و تا مدت ماند این بلا خواهم بود گفتند و گفتند که سبها قسم از این بلا خواهد بود تا خدا بفرستد پس از فرزند
 ناری پس بقیه کلام او موسی بن عمران است چنانچه چنانچه موسی خواهد بود در این سخن بود که ناگاه موسی آمد
 نزد پسر ایشان و بر آستری سوار بود و در میان ایشان ایستاد چون آن پسر با حضرت نظر کرد شناخت حضرت را بان و صفها
 که خوانده و شنیده بود پس از او پرسید که چه نام داری خدا تو را چه کند گفت موسی پرسید که چه کنی گفت پسر عمران پسر
 پسر بر جسد برداشتن چسبید و پس در آن فرزند موسی او را شنید و پایش را بر او سبیدند و موسی ایشان را شناخت و پایش
 او را شناختند و ایشان را بشهر خود کرنا بند و بعد از آن مدت گذشت پس روزی موسی بیرون آمد داخل شهری از شهر هاه
 فرعون شد ناگاه دید که مردی از شبهاش جنگ میکند با مردی از بطنان از آل فرعون پس استغاثه کرد آنکه شهنشاه
 و ناری طلبید بران قتل کرد سخن موسی بن عمران را شنید و در کف او را قتل فرمود و موسی را قتل کرد
 کتار که رجم و بدن و شدت بطش و قوت عظمی عطا کرد بود پس مردم با نواخته زیاد کرد که مردم و شایع شد امر او و گفتند
 که موسی را زال فرعون ناکت پس هیچ کس در میان شهرت نماند و عزت با خوار بود چون روز دیگر شد ناگاه آن شخصی
 در روز از موسی طلبید که در میان طلب ناری که باز حضرت بر روی موسی باو گفت بدو شکست که فرعون را در روز دیگر
 نماز کرد و نماز با مردی بنام موسی بن عمران از او کرد که بطش و غضب کند با کسی که دشمن مردم بود گفت موسی بن عمران
 چنانچه کشی ضعیفی در روز از او نداری مگر آنکه در پیشوی جباری در زمین و منی خواهی بود ما شوی از مضطمان و مردی آمدار
 احتیاجی نیست می آمد و گفت موسی بن عمران را شنید و فرعون مشورت میکند با یکدیگر برای تو که ترا بکشند پس ترس و
 بدو سخن که برای تو تا صفا هم پس بیرون رفت موسی بن عمران و در مصر رفت و بنام موسی بن عمران و بنام موسی بن عمران
 میکرد تا بشهر مدین رسید و در آن روز سخن فرار از فرعون ناگاه دید که در آنجا چاه هست و در آنجا چاه که در آن مردم جمع شدند
 و آب بکشند و ناگاه در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 شاهی کار آمدند که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 از آب کشیدن خارج شوند بعد از آن که سفالین خود را آب بدهد موسی بن عمران را شنید و در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 خود را پیش او و در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 و در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 اینها را که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 بر کشته شدند در صلح رجم هلالی را یافتیم که برای ما آب کشید شهبک از آن دختر از آنکه بر او امر از برای من بطلب پس
 آمد یکی از آن دختران بنام موسی بن عمران را یافتیم که برای ما آب کشید شهبک از آن دختر از آنکه بر او امر از برای من بطلب پس
 ما پس روایت رسید است که موسی بن عمران را گفت که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 موسی بن عمران را گفت که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 گفتای بد را در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 تو در دو روز یکی از این دو دختر را برای آنکه خود را از این کس از آن هشت سال و در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود
 چون روایت رسید که موسی بن عمران را گفت که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود

۱۴۴

این کتاب از کتب معتبره است
 و در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود

ظاهر کند که

این کتاب از کتب معتبره است
 و در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود که در آنجا چاه بود

۱۴۴

در بیان اولاد حضرت موسی علیه السلام و آل و صحبه و اهل بیت علیهم السلام

محمد

تمام کردنش و این داشت در دو جانب بیت المقدس روانه شد در شب تاری راه را که کرد پس آتش از دور دید و گفت با اهل
 که در این کجاست که آتش دیدم شاید بنام برای شما باشد آن آتش باغی از راه چون با آتش رسید درختی سبز و خرم دید
 که از این تابان ای ای راه آتش که فرشته است چون نزدیک آن رفت درخت از دور شد پس موسی بر کشت و در رفتن خود خوش
 احساس کرد پس آتش را نزدیک شد و نذر سپید با او از جانب است و آری در بقعه مبارک که از آن درخت که موسی به دست کشیدم
 خداوندی که هر دو کار عالمیانم نذر سپید که ببیند از عصا خود را پس بدید که آن عصا از راه آمد و بگرکت آمد و پیوست و مار شد
 بقدر درخت خرمالی و از دندانهایش صدای عظیمی ظاهر میشد و از دهانش رانندگی شعله میکشید چون موسی از آنجا مشاهده
 ترسید و پشت کرد و بر کتیب پس نلبا و رسید که چون بر کشت و بدین فرزند زانوهایش بر یکدیگر میخورد و گفت خداوند اینسخی گریمن
 میشود کلام تشنه خود کرد پس مترس جوان خطاب با او سپید ای که بدید و با بریم از دهان گذاشت و دست و دهان آن که در پس
 بر کشت و همان عصا شد که پیشتر بود این خطای او رسید که بکن بغلین خود را بدرسند که نوید وادی مقدس مطهری که ان طویست
 پس وایتی او شده است که اگر خدا او را بکند بغلین برای آنکه از پوست خر مری بود و در روایت دیگر وارد شده است
 که از آن غلین و مترس که در راه بود یکی ترس ضایع شدن عبادش یکی ترس از فرعون پس خدا او را بر سالت فرستاد پس فرعون و
 قوم او دید و آیت یکدیست و زانی یک صنادید منقولست که حضرت صادق علیه السلام بعضی از اصحاب خود فرمود که با من برای آنچه
 آمد و از آنجا آمد داری بدید سبکه موسی رفت که برای خود آتش بیاورد چون بسوی ایشان بر کشت پیغمبر مرسل بود پس ظاهر
 پیغمبر او را در یکشب صلاح و در دو روز پنجاه فوج که خدا خواهد که قائم ال محمد صلی الله علیه و آله ظاهر گرداند در یکشب امر او را با صلاح
 می آورد از غیبت خبر تلو و ظاهر میگردد و تعلق بعضی از او بیان عامه روایت کرده اند که چون مادر موسی ترسید که پسر او را
 فرعون بجانه در آید و موسی را بر بندد و از در تنوری که مشعل بود انداخت و بعد از آنکه بر سر تنور رفت دید که موسی با آتش بازی
 میکند و روایت کرده اند که چون موسی را در تنور شیری قبول کرد و اسبها را از آنکه کف کرد که در خانه فرعون بیاید و موسی را شربل هله
 موسی از تنور آمد و موسی را بجانه خود آورد و چون او را از شیری گرفت اسب فرستاد که من بخوام فرزند خود را ببرم و در راه که موسی را بجانه
 فرعون میرد تا انواع عقابها را هر دم بر سر او بردند و نثارها بر سر او میرفتند تا او را بجانه فرعون آوردند و دیدند مقبر
 از حضرت امام بن اعلی بن علی منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون هنگام وفات پوسف آمد جگر
 اهل بیت شش جان خود را و حد شکاری حقیقی از آن خود بر خرد و ایشان از ابدان که با ایشان خواهد سپید که مرگ آن ایشان گشته خواهد
 شد و شکر نشان استن را خواهند دید و اطفال از هیچ خواهند کرد تا ظاهر گرداند خدا حق را در قائم از فرزندان لای و بر پیغمبر
 و او مردی خواهد بود که کون و یلین با لا وصف که برای ایشان صفات و زایش میسر است اما همسایه بنوصبت شدند پس شد
 روز و ایشان را و اینها و احیاناً ایشان غایب شدند در مدت چهارصد سال و ایشان در این مدت انتظار قیام قائم می کشیدند
 تا آنکه بشارت رسید با ایشان که موسی متولد شد و بدیدند علامتهای ظهور حضرت را و پیغمبر ایشان چنان شد شد و بار کردند
 چو سبکند چون طلب کردند مائرا که با اخطا باشد و مطمئن میشدند و از خبرهای او راحت یافتند و او از ایشان پنهان شد چون
 بسوی او گردیدند که ما با این شدت استر که یافتیم از حد بیرون و در حد کرد با ایشان بسوی بعضی از صحراها پیرون رفتند و با ایشان
 داشتند حد بیستم را با ایشان نقل میکرد و صفات او را و بشارت میداد ایشان را که خروج او نزدیک شده است و این در شبها
 بود پس در بعضی بودند که ناکاه حضرت موسی مانند افتاب ایشان طالع شد و در آنوقت حضرت در ابتدای سن جوانی بود و از خانه
 فرعون بهانه طلب نرفت و سپری نمود و در آن لشکر تخم خود گذاشته بود تنها بنزد ایشان آمد و بر استری سوار بود و طبلان
 خرمی و شمشیر چون عالم نظرش را افتاد با نضج که شنید بود و حضرت و اسناخت و بر حجت و بر با آنها افتاد و بوسید و
 حد میگم خداوندی که از آنجا آمد تا از آنجا بود چون شهبان که حاضر بود فلما نظر مشاهده کرد در دنیا گشتند که قائم موسی است
 اوست پس هرگز درین افتادند و سخن شکر الهی را در دهن برآوردند پس پاد از این سخن با ایشان نرفت که از حد خارج شمارانند
 گرداند و از ایشان غایب شد و رفت هر که شوم بین و فرشته شیب مانند پس عیبت دوم شد بدین بود و ایشان از غیبت او
 سال مقدس شده بود و بلای ایشان صفت ترشد عالم از میان ایشان پنهان شد پس نیز او فرستادند که با او صبرست بر پنهان بود
 توان پلایان ایام بسوی بعضی از صحراها پیرون رفت و ایشان را طلبید و ایشان را اصلی فرمود و خوشدل کرد و اعلام فرمود ایشان را که حق

نماز در هر روز
در هر یک از این
نمازها دعا کنید
و در هر روز
در هر یک از این
نمازها دعا کنید
و در هر روز
در هر یک از این
نمازها دعا کنید

فروری

فروری

این صفت در خلی کتابی در چو بری بودی بوی این معانی

مقام

مقالات حکیم بوی در و مر بر این است

هر که او را خورد در خمار منطقه شوق از بر مشا	بیمو باشد از ذکار	در چو باید	خشنه کرد بنتر حمار	هر که در صبح نوشته
هر که او را نماند بخورد نقشادش بود ادام	رخ دندانها بود ادا	هر که از پی طغافو	پشنه نایقام	هر که خواهد که مبتلا نشود
بوی که چو اوج و کداهان هر و باشد علت صر صا	بوی که چو اوج و کداهان هر و باشد علت صر صا	هر که در پی پاد ادم	وقت و اوج	هر که تواند بر زین
خواب کردن به شود بگر هم چنین باقیم باشکام	رنگها آورد و عطا	خواب کردن به شود بگر هم چنین باقیم باشکام	چشم او باشد صلیح	پارهنه بر قیاب شدن
حکما را بجامه سکونت بر سر مانده است و اقوام	نقش و اوج	بوی که از پی پاد ادم	نایفه نودر غلام	نبرد و عوش بر زین
بوی که از پی پاد ادم حکما را از جان شد اظلا	نقش و اوج	نقش و اوج	شاد از صدا و از اوج	کم خورم بجامه مقبو
بوی که از پی پاد ادم حکما را از جان شد اظلا	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج
بوی که از پی پاد ادم حکما را از جان شد اظلا	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج
بوی که از پی پاد ادم حکما را از جان شد اظلا	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج
بوی که از پی پاد ادم حکما را از جان شد اظلا	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج
بوی که از پی پاد ادم حکما را از جان شد اظلا	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج
بوی که از پی پاد ادم حکما را از جان شد اظلا	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج	نقش و اوج

بوی که از پی پاد ادم
حکما را از جان شد اظلا

مقام

بوی که از پی پاد ادم
حکما را از جان شد اظلا

در بیان کوه موسی و بیعت با حضرت موسی

باب ۱۴
ص ۱۴۱

تعالی فرمود که چه است که بعد از چهل سال از حج خواهد چشید ایشان را پس هر کسند که در آن وقت حق تعالی را می بیند و در آن وقت
 بگوید ایشان که من مدت زامی سال گردانیدم برای الهی که ایشان گفتند هر کس که در حق از خداست پس خدای تعالی را
 بگوید ایشان که مدت زامی سال گردانیدم پس گفتند که می او در جزای این دنیا پس خدای تعالی که بگوید ایشان که مدت زامی
 سال گردانیدم پس گفتند که بگوید در روز بگردانیدم این خدای تعالی که بگوید ایشان که در آن وقت خود حرکت گفتند که در وقت آمدن در
 فرج ایشان پس را پیش بودند که تا که خوردند چهل سال موسی را از آن غیبت برایشان ظاهر کردید و برید از کوشی سوار بود و باطل
 خواست که ایشان بشناسند امری جدید که با آنها متبرین می کردید در راه موسی را پس موسی نیز ایشان آمد و ایشان را ایشان سلام
 کرد و باطل پرسید چه نام داری گفت موسی پرسید پس کبیتی که در آن گفت او در کبیت گفت چه کلمه است که در آن وقت گفت که
 آمده گفت برای منی از جاس خدای عالم برخواست و در سخن را بوسید موسی سوره شده در میان ایشان نشست و ایشان را دست را در میان
 چندان ایشان از جانب خدای تعالی که در آن وقت فرمود که متفرق شوید پس از آن وقت تا فرج یافتن ایشان طرف شدن فرعون چهل سال بود
 و پسند حسن از نام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون موسی آمد در آن شهر ظاهر شد و در وقت که وضع حال خود را در آن
 موکل گردانید بود بنان بنی اسرائیل و چندین قطبان را که محافظت ایشان میکردند جیب بری که با او رسید بوی کبیتی که در آن وقت
 کرد در میان ما خواهد رسید که نام او موسی بن عمران است هلاک فرعون را محراب و در آن وقت فرعون در آن وقت گفت ای
 خواهم که در آن فرزندان ایشان را از ایشان بخواهند شود و در آن وقت انداخت میان مردان و زنان و حبس کرد مردان را در آن
 پس موسی متولد شد و مادرش را نظر او اوافه انداخت و اند و هناك کردید و کبیت و وقت در همین سلامت و از آن وقت که در
 خدا مردان گردانید بر او دل از آن که بر او موکل گردانید بودند و مادر موسی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 کشته گفت موسی چنین بود که هر که او را میداد از عیال و بیتا می شد چنانچه حق تعالی خطاب کرد با حضرت که از آن وقت که در آن
 جانب خود پس دوست داشت او را از آن قطبه که با او موکل بود و در آن وقت مادر موسی تا بود از آسمان فرستاد و تا با او رسد که بگذرد
 فرزند خود را در تابوت و بیدار زور داد در پای متر و مانند هناك می باشد بدست که مار میگردانیم او را بسوی خود و میگردانیم او را از
 به بیلین مرسل پس موسی را در تابوت گذاشت و در تابوت زاریت و در بیل انداخت و فرعون قصرها داشت در کار بیل که برای تزویج
 ساخته بود و در یکی از آن قصرها با آسمان نشسته بود که نگاه نظرش بر سپاهی افتاد در میان رود بیل که مروج از ابلند میکند و با
 بران میزند تا آنکه رسید بد قصر فرعون پس فرعون گفت که انرا که متولد میز او و در آن وقت در تابوت را که در آن وقت در میان آن رود
 و گفت این از بقی اسرار است پس خدای موسی در آن فرعون عیبت شد بیک انداخت و اسب نیز در عیبت و بیعت کرد بد چون فرعون از آن
 کشتن او کرد آسمان گفت مکش او را شاه با نفع می شد با او را بفرزندی فرزند ایشان عبد است که انفرنگه و عود که در آن می رسیدند
 همین فرزند است و فرعون فرزند ندانست پس گفت طلبش برای او با هم که او را تربیت کند پس آن سپاه او را در آن زمان که فرزند
 ایشان گشته بود پیش رسید و انفر و انفر و چنانچه حق تعالی فرموده است که خرام کرده بودیم بر او زنان شهید را پیشتر چون خبر رسید بان
 که فرعون او را گرفتار است سپاه عزیز شد چنانچه حق تعالی فرموده است که که در پدید آمدن موسی خالی از عقل و شعور از دنیا بود
 و فریب بود که اظهار کند در میان خود را با ما و اگر نه آن بود که ما دل او را حکم گردانیدیم بصبر و از برای آنکه بود باشد از ایمان
 او ندان بود عده های خدای تعالی خود را ضبط کرد و صبر که بخواهد موسی گفت که در آن زمان که بر او خود را از او جز یک چیز خواهد
 نزد او آمد و خواند فرعون از دور بسوی او نظر کرد و ایشان نمیدانستند که از خواهر موسی است پس موسی سپاهان همچنان
 آنها را قبول نکرد فرعون نهایت غنا را شد پس خواهر موسی گفت میخواهد شمار از آلات کم را اصل بقی که او را محافظت کنند و
 خواه او باشند که در آن تابوت او را در آن فرعون و چون مادرش موسی را بدست گرفت و در میان آن رود همان او گذاشت
 ایشان چسبید و بشوق تمام تناول نمود فرعون و اهانش نهاد کردند و مادر او را گذاشتند و گفتند این طفل را برای ما تربیت کن
 که تر از این چیز نخواهم کرد و در عده های چهار بار دادند چنانچه حق تعالی فرموده است که در آن موسی را بسوی مادرش تا در
 کربت او و اندوهناک باشد و تا بگذرد عده خدای تعالی است و لیکن اکثر مردم نمیدانند و فرعون میگفت فرزند فلان بنی اسرائیل
 هر یک که از ایشان تولد میشد و موسی را تربیت میکرد و کردی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 موسی را افتاد و فرعی از فرعون بود و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 موسی را افتاد و فرعی از فرعون بود و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 موسی را افتاد و فرعی از فرعون بود و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

نایب
 در بیان کوه موسی
 حضرت موسی

چکات
 در بیان کوه موسی
 کد اشغین
 حضرت موسی

جزوه ۵

در بیان حال سید قطب الدین در حضور و کلام شریف

روایت کرد که در آن وقت که کوفی پس بر جسته و موسی و بر پیش فرعون چسبید و قلدی از آن کف فرعون در پیش او داشت
 پس فرعون قصد کشتن موسی کرد که سید گفت مفضل خود رسالت چه میداند که چه میگوید و چه میکند فرعون گفت چنین نیست بلکه
 میگوید و میکند آنست که اگر خواهی که امتحان کنی تا او طاعت فرعون را از تو بگیری از آنش بگذرد اگر خواهی که از او بگیری که تو میگوئی
 چون هر دو از آن کلام استند و خواست که دست بجانب خود دراز کند چون سخن از شد و دستش را بسوی آتش که در آنجا بود دراز کرد
 طاقت و در در همان کلمات و در آتش سوخت و بر نازد و گوید که در آن سینه بفرعون گفت که نکند که او بفرعون گفت که
 از او زاری بجزرت عرض کرد که چند کلام موسی را در گوش طلب بود تا با او بر کشت فرمود که سر و زان بر سپید که در آن بر نازد و دید
 با موسی برادر بود و فرمود که بل بر سپید که در آن بر نازد و فرمود که سر و زان بر سپید که در آن بر نازد و دید
 بر سپید که حکم کردن و قضا و امر و نهی را هر دو بود بر سپید که حکم کردن و قضا و امر و نهی را هر دو بود فرمود که موسی مناجات میکرد
 با پروردگار خود و در آن مناجات میفرمود که ای پروردگار من این را از من بگردان چون موسی غایب میشد از قوم خود برای مناجات پروردگار
 خود هرگز غایب نبود در میان قومش گفت که کدام باب بیشتر قوت میداد فرمود که هرگز پیش از موسی قوت نشد و هر
 در قبه قوت شدند بر سپید که موسی فرزند داشت گفت نه فرزند از هرگز بود پس فرمود که موسی در نهایت کرامت و عزت بود
 نزد فرعون تا بعد مرگ او رسید و آنچه موسی تکلم میکرد با آن قوم بعد از آنکه فرعون را از کف فرعون کشتن او کرد پس موسی
 نزد فرعون پیروزان آمد و داخل شهر شد پس در آن روز که با یکدیگر میگردیدند که یکی بقول موسی قایل بود و دیگری مقول
 فرعون قایل بود پس موسی آمد به نزد بلع ایشانی سخن در آنکه بقول فرعون قایل بود و در ساعت هلاک شد و موسی در
 پنهان شد چون روز دیگر شد در آن روز که یکی از ایشان شخص چسبید که بقول موسی قایل بود و از او استغاثه موسی کرد پس آن فرعون
 موسی گفت ای موسی هر که بگوید که من از فرعون کشتی پس موسی دست او برداشت و گوشت و خردنیدار فرعون بموسی
 آورد و در آن وقت که سال ایشان خود را پنهان داشته بود چنانچه حق تعالی فرمود است و گفت مردی موافق آن فرعون که ایمان
 گمان میکرد که ایمان بکشد و در آن روز که پروردگار من خدای عالمهاست و چون بفرعون رسید خبر کشتن موسی را
 در چشمش او شد که او را بکشد و من از فرعون خبر ندا دادم موسی که اشرف قوم فرعون مشورت میکنند که تو را بکشند پس
 پروردگارت سبب کرم از برای تو از جن خواهام پس هر روز رفت چنانچه خدا فرمود است و زمان و منتظران که در سولان فرعون
 بلور شدند و بی نهایت است و حسب نظر میکرد و در وقت پروردگار امر انجات و در آن روز که در آن شهر مدین شد و میان او
 و مدین فاصله بود چون بدر و از مدین رسید چنانچه مردم برای او سفندان و چهار پان خود را از آن بپیکشند
 پس در کارهای خسته سه روز بود که چیزی نمورد و چون نظرش بر او افتاد که در کارهای استاده بودند و کوفتند و چند
 هزار داشتند و در آن چاه نمیدانند با ایشان گفت که ای آب نمیکشد گفتند انتظار بپوشم که راهبان بر گردند و در آن راه مرد پرست
 و باین سبب ما با ایشان کوفتند که ما هم چون هم کردیم و موسی ایشان را نیز دید چنانچه رفت گفت با آن شخص که بر سر چاه استاده بود
 که مرا بگذار که آب بکشم که بگذر از برای آب بکشم و در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم
 کشد و بگذرد از برای آب بکشد تا کوفتند از آب داد پس رفت بسوی سار گفت که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم
 و سپیدگر سینه بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بدرستی که موسی که میخند چون آید تا اگر از خدا سوال نکند مگر آنی که
 بخورد زیرا که در آن مدت سبزه زمین بر او نمورد و سبزی کلهای آن پوست شکستند و پیش از آنکه از برای او چون خوراک
 شیب نیز در هر خود بر کشتند با ایشان گفتند که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم
 گفت که هر دو از آن برای شما آب کشید با خود به او نامزد آب کشیدند و از آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم
 نامزد کردند که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم
 اند خرمی چسبید با فرعون ظاهر شد و موسی با او گفت که از عقب من بیا و مرا مثل آنی کن من از آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم
 چون موسی چسبید را ملاقات کرد و در وقت خود را برای او نقل کرد شیب گفت که من از آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم
 ای پدر او را اجازه کن که بگریه کند و اجازت تو آنرا و این است شیب گفت تو آنی و قوتش را بکشند و او تهیای داشت اما در آن روز
 هرگز نداشت که با او از آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم که در آنجا از او مرده بپوشم

ص ۱۴۵

پنهان

از ترس

و چون در آنجا رسید

و در آنجا از او مرده بپوشم

خون

کتاب سیرت ابراهیم خرد موسی بن جعفر علی بن محمد

۱۳۰
ص ۱۱۰

خود را بکنج خود آورد و صدق آنکه لاجرم باقی در مدت هشت سال و اگر ده سال تمام کنی اختیار نداشتی و میخواهم که تو بخوانی
 کم و بزودی مرا خواهی یافت اگر خدا خواهد از شایستگیان پس موسی گفت ایست شریک من و میان تو هر یک از دو وعده را کدام
 کم بر من بقدری نخواهد بود اگر خواه ده سال بکنم و اگر خواه هشت سال بکنم و خدا را چه میگویم و کیل و کواست از حضرت صادق علیه السلام
 پرسیدند که کدام وعده را بجز آورد فرمود که ده سال را برسدند پیش این تمام شدن وعده زانف شد تا بعد از آن فرمود که بیشتر
 پرسیدند که اگر شخصی بخواهد استکاری نماید و از برای پدرش شرط اجاره دو ماه را با اجازت است فرمود که موسی میباید که بیشتر
 تمام خواهد کرد این مرد چگونه میباید که خواهد ماند تا شرط تمام کند پرسید که شعیب کدام دختر را عقد در آورد فرمود آن
 که رفت موسی را طلبید باید گفت که او را با جاره بگیرد او توانا و این است چون موسی مدت ده سال تمام کرد شعیب گفت که با جاره
 مرا که بر گردم بسوی وطن خود و مادر خود و اهل بیت خود پس چه چیز می خواهی داد شعیب گفت که هر کس سفند ابلق که امثال از کوسفند
 می بینم صد از دست پس موسی چون خواست که کوسفندان را بر ما بجهاند عطا خود را ابلق کرد و بعضی از پوست از آنکند و بعضی را
 گذاشت در میان گله کوسفندان نصیب و عباهای ابلق بر روی او انداخت بعد از آن کوسفندان را بر ما دهانیدند پس
 در ایشالان کوسفندان هر که او را درنگ ابلق بود چون سال تمام شد موسی ن خود را تا کوسفندان برداشت و بیرون آمد
 و شعیب او شده داد ایشان از وقت بیرون آمدن شعیب گفت که عطا از تو میخواهم که من باشم عطاهای سفیدان هر بلو میراث
 رسیده بود و در خانه گذاشته بود پس گفت بموسی که داخل بخانه شو و یک عصاره در چون داخل خانه شد عصابی نوح و ابراهیم
 حرکت کرد و بدست او آمد چون انصاف از بن شعیب آورد و گفت بنی بر گردان و دیگر بر او در چون انصاف آورد و میان
 عصابها گذاشت و خواست که دیگر بر او در بارها انصاف حرکت کرد و بدست او درآمد تا آنکه سر به زمین شد شعیب چون این
 حال مشاهده کرد گفت بی عصاره که خدا تو را باین عصاره مخصوص گردانیده است پس منو چه مصر کرد بدو در ایشان را ببینا تا رسید
 در شب بباد و سرهای عظیم او را و اهلش را فرا گرفت پس موسی نظر کرد و ایشان در و مشاهده چنانچه حق تعالی در قرآن فرمود
 است که چون تمام کرد موسی ملتاجان دار و انفسه با اهل خود دید که از جانب کوه طور آتش گرفت اهل خود را که مکت کشیدند
 و بدم آتشی شاید باورم برای شما از آن آتش خبری با پاره از آتش باشد که مرم شود پس و بجانب آتش روانه شد تا گاه در آتشی
 دید که آتش در آن مشتعل کرد بدین بود چون نزدیک آتش که آتش بگردان آتش بجانب او میل کرد پس بنرسید و گریخت و آتش در جهت
 بر گشت چون نظر کرد و دید که آتش بر گشت باز موجود درخت شد و باز آتش روی او شعله کشید و از گریخت ما آنکه سر به زمین
 شد و در مرتبه ششم گریخت و رو بجنب نکرد پس حقتالی او را اندک کرد که موسی منم خدا را بگریه پروردگار عالم نام موسی گفت خیر
 هست باین حقتالی فرمود که چیست ای مرد دست در آستین موسی گفت این عظامت فرمود که بیند از آن چون عصاب
 انداخت ما در پیش موسی بنرسید که بخت بد خدا او را اندک کرد که بیکر از او منرس بدست که از اعیان و داخل کن دست خود را
 در کربان خود که چون بیرون آوری عهد و نورا خواهد بود علی و مرضی زیرا که موسی سینه رنگ بود چون دست از کربان
 بیرون آورد عالم نوران روشن شد پس خدا فرمود که این دو چیز است و در این جهت تو باید که بر روی بسوی فرعون و قوم او
 بدرستی که ایشان گروهی اند تا سفان موسی گفت پروردگار من از ایشان آدمی گشام و منبرم که ایشان مرا بکشند و براد من
 هرون زبانش از قصص تراست پس او را با من بفرست که معین و ناور من باشد و مرا تصدق نماید در ادای رسالت بدو بستکه
 من منبرم که مرا تکلیب کنند حق تعالی فرمود که بزودی قوی خواهی گردید باز وی نور را بیزاد تو هر من و فرار خواهی زد برای شما سفنت
 و قوت در ملک هر من را ایشان شما خواهد سپید بسید باات و معجزاتی که من در آنجا داده ام شما و هر متابعت شما کند غالب خواهد
 بود **موسی** که در آنجا که جماعتی بظواهر نگاه سفیدان علمم تسلیم قابل شده اند و در سلختمند قصه گفتن موسی است انقباض
 و گفتند که اگر گفتن این ظاهر نبود پس موسی که کرده است اگر چنان بود چه موسی که بعد از آن گفت که این عمل شیطان بود و چرا گفت پرکار
 من تمام کردم بر نفس خود پس بنام زمر او چار در وقت که فرعون با او اعتراض کرد و گفت که کار کردی از کاران بود موسی
 گفت که در آن وقت و از آن گاهان بودم و جواب بجهت و جرمش توان گفت **و** آنکه موسی فصل گفتن نکرد بلکه طلبش رفع خلق
 از مظلومی بود و اختمه بگشتن شد و کسی که ان برای دفع ضرر از خود با از ثومنی ملاضکد و لغز و قصبه و بگشتن این ظالم اتفاق
 شود عقاب او نیست که **و** آنکه او کافر بود خوش خان و در با بنسب موسی او را کشت بر تقدیر الله موسی گفت که این عمل شیطان
 بود

و خود را بکنج خود آورد و صدق آنکه لاجرم باقی در مدت هشت سال و اگر ده سال تمام کنی اختیار نداشتی و میخواهم که تو بخوانی

کتاب سیرت ابراهیم خرد موسی بن جعفر علی بن محمد

۱۳۰
ص ۱۱۰

در بیان شیبه ای که با عیاشی و کجای عیاشی و کجای عیاشی و کجای عیاشی

بود چند وجه در توجیه این میتوان گفت اولی آنکه چند مباح بود کشتن کافر و دفع کردن او از مسلمانان اما اولی آن بود که در
 اوقات از واقع دنیا در و صبر کند تا هنگامیکه مأمور شود و بپارضه ایشان پس این مبادرت کردن مکروه و ترک اولی بود گفت
 که از عمل شیطان بود و در این ایام انکار اشاره بعمل آن کشته شد که عمل او از شیطان بود و عمل خودش را بطلب حد و کشتن او بود
 اشاره بکشته شده خودش بود که او از عمل شیطان بود یعنی لشکرهای شیطان بود و این اصطلاح در عرف عرب شایع است و اما نقل
 که بطلب بر خود فرمود و بجهان خواست که در احوال حضرت آدم هم مذکور شد که از برای اظهار شکستگی در درگاه حق تعالی بود و آنکه
 گاهی که در باشد برای فعل مکروه و ترک اولی بود چنانچه گذشت تا هر زمان بود که در کار استم بر خود کردیم که خود را در معرض
 ادب و عقوبت فرعون در آوردیم زیرا که اگر فرعون بداند از در عوض او خواهد گشت تا غافل بود یعنی پس بپوشان بر من چنان
 کن که فرعون نداند که من اینکار کرده ام فغفر له یعنی چنان پوشانید عمل او را از فرعون و چنان کرد که فرعون بر او دست نیافت اما
 آنچه فرعون گفت که توان کافران بود یعنی کفران نعمت من کردی و حق تربیت مرا غایت نکردی پس موسی گفت که من از رضایان کافران
 بودم یعنی غفلت کردم که دفع کردن من از مظهری بکشتن منتهی خواهد شد بلکه اگر بودم مکروه و ترک اولی باز راه را کم کردیم
 و بان شهادت آدم و ملائجهان کاری ضرر و رشد برای خلاصی مومن از دست کافر و در حدیث معتبر منقولست که مأمون از حضرت
 امام رضا علیه السلام پرسیدان تعبیر این آیات مومنین اهل شهرهای از شهرهای فرعون شد در وقتی که اهل ان شهر غافل بودند
 در میان وقت نماز شام و خفتن پس در و مشغول بود که با یکدیگر مقاتله میکردند که یکدیگر را میزدند و یکی از آنها را طلبید
 از او آنکه شمشیر او بود پس حکم کرد موشی در شمشیر خود بچک خنود سستی بر او زد و او مرد پس موسی گفت که این از عمل شیطان بود
 یعنی مقاتله و جنگ است و مرد از کار شیطان بود نه فعل موسی و در سینه که شیطان سستی است که راه کشته و در شمشیر را ظاهر کنند
 مأمون گفت پس چه معنی دارد قول موسی باقی ظلمت نفسی فاعظهم فی هود که ظلم وضع شی است در غیر موضعش یعنی نفس خود را
 در غیر موضعش گذاشته که مثل این شهر شدم پس پنهان دار مرا از دشمنان خود که مرا ظفر نیاید پس خدا او را مستور داشت بد
 خلد و پنهان کرد و در حقیقت است پس موسی گفت پروردگار با ما ایضا تمام کردی بر من از قوت که بیک دست زدن شخصی را کشته پس هر که
 و باور و جهنم و کافران خواه بود بلکه پیوسته با این قوت در راه دشمنان تو خواه کرد تا نتوان من را ضعیف شوی
 صبح کرد موسی در ان شهر ترسان و مترقب بود و منتظر بود که دشمنان او را بیابند ناگاه مردی از او ناری طلبید مرد
 با دگری از کافران جنگ میکند و از موسی ناری طلبید و او پس موسی بر سبیل نصیحت با او گفت بدرستی که تو کراهت موی داشت
 که اهی خود را در روز با کسی جنگ کردی و ما مردن باز بگری جنگ میکنی من ترا نادیده خواهم کرد و در هر چینی بگویی چون خواست و از آن
 که گفت ای موسی میخواهی من را بکشی چنانچه در روز شخصی را کشتی میخواهی مگر آنکه جبار بود باشی در زمین و میخواهی که بوده باشی از
 اصلاح کنندگان مأمون خدا ترا جزای خیر هدای ابوالحسن پس چه معنی دارد قول موسی که با فرعون گفت فعلها اذا و انما من الضالین
 اما رضا علیه السلام فرمود که فرعون گفت در وقت که موسی بنیاد او آمد که تبلیغ مسالت نماید که وضعت فعلتک لئلی فعلت انت الکاثرین
 موسی گفت فعلتها اذا و انما من الضالین موسی که در آن کار را کشتن آن مرد باشد در وقت که راه را کم کرده بودم و در شهری از شهرهای
 تو داخل شدم پس کینه از شما چون از شما ترسیدم و بپوشیدم و در کار من حکم کرد و ایند نماز از پیغمبر امیرسل و در روایت دیگر
 منقولست که حق تعالی وحی نمود حضرت موسی که بغزت خود سوگند بخورم ای موسی که اگر ان شخصی کشتی بکشم در آن قرار کرده بودی برای
 من که من بفریدم و روزی مندا و هم هر اینده مژده عذاب خود را بپوشیدم از برای آن عفو کردم او تو که او هرگز اقرار نکرد که من خالق
 و رزاق اویم پس مندا حضرت صفاق علیه السلام منقولست که بقیع شام من بر یکدیگر فرزند پس که بقیع فرزند پس که بلا و خون
 بان وحی فرستاد که ساکت شو و مفر کن بر زمین که بلا که ان بقیع مبارک است که ندا کردیم موسی را از درخت و در حدیث دیگر
 دیگر فرمود که شاطی وادی این که خدا یاد کرد است در قرآن فرات است بقیع مبارک که بلا است و درخت نور بخش که او بدو
 محمد صلی الله علیه و آله بود که در آن وادی را ظاهر کرد پس موسی گفت که حتمالی موسی را بطی الارض در کشتن او
 شام بگریا آورد و نباشد چند معتبر حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودست که چون موسی عدت اجازت تمام کرد و با اهل خود
 بسوی بیت المقدس روانه شد راه را غلط کرد پس انشی از دور دید و از آن درخت رفت و چند صحیح منقولست که در نظر از امام رضا علیه السلام
 پرسید در خبر موسی بکلیح خود در لورد همان خبر بود که از پی مومن رفت و او را بنزد شمشیر آورد گفت بل فرمود چون خواست

۱۴۷
ص ۱۴۷

در بیان شیبه ای که با عیاشی و کجای عیاشی و کجای عیاشی و کجای عیاشی

در بیان شیبه ای که با عیاشی و کجای عیاشی و کجای عیاشی و کجای عیاشی

۱۴۸

در بیان گفتار حضرت موسی علیه السلام از شریعت ظاهر شده است

موسی

موسی که از شعبه جدا شود و عصر کرد و دو شعبه گفت که داخل این خانه شود یکی از این اعضا را بگیرد یا خود نگاه دارد و در نگاه آن
از خود دفع کنی و شعبه سید بود خبر آن عصا که موسی بر داشت و کارهایی که از آن می آمد چون موسی داخل خانه شد یکی از این
اعضا را جست بدست و او را چون بزد شعبه او را در انحصار استیلاخت و گفت این را بگذار و دیگر برادر را چون موسی گفت از آن کت
خواست یکی برادر را بگذار همان عصا که کرد بدست و او را چون بزد شعبه او را در انحصار استیلاخت و گفت این را بگذار و دیگر برادر را چون موسی گفت از آن کت
این را بگیر که نایبندم باز همین عصا بدست من می آید شعبه گفت همین را بگذار که از برای تو مقدر شده است بعد از آن هر سال بگریه موسی
بزیارت شعبه آمد و شتر را بخند مت و از اجای او در چون شعبه طعام مقصور بود بر بالای سر استاد و نان برای او میسوز
و در حدیث معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود عضای موسی از دم بود شعبه سید بود و از شعبه موسی سید
و الحال نزد ماست در این نزدیکی او زاده ام آن سبب است مانند آن روز که از درخت جدا کرد و چون با آن سخن میگوید
حرف میزند و از برای قائم ال محمد صلی الله علیه و آله مهتاب شده است خواهد کرد بیان مثل آنچه موسی بیان میکرد و هرگاه خواهی که
ابد و ظاهر کنیم فرمود پس چون امر کند و آنکه چیزی را فرمود برده کام خود را می کشاید بکفره این چنین میگذارد و بکفره ایست و در هاشم
بقد در جهل زاع کثرت میشود و بزبان خود می باید آنچه نزد او حاضر است و در حدیث دیگر فرمود که از حضرت امام از هجرت او در
زمنی از درخت عویس هجرت بود و روایت معتبر دیگر از درخت و در هجرت بود که از حضرت امام از هجرت او در
میداشت چون میخواهد در میان رخت خود بنهاند میگرد پس روزی موسی از برای داشت شعبه گفت من ترا امین میداند تمام اعضا را
بی نخست من و داشته موسی گفت که از من می بود و بعد از آن شعبه گفت که او را بامر خدا بر داشته است و پیغمبر است عصا را
با و گذاشت و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که عصا موسی چوبی بود از درخت مورده هجرت
از برای حضرت او در در وقتی که متوجه شهر مدین کرد بدو **موسی گوید** مکنست که حضرت دو عصا داشته باشد یکی را
چوبی با و نایب باشد و دیگری را شعبه چوبی روایت کرده است که عصا موسی چوبی دو شعبه داشت و در پایان دو شعبه کوی داشت و در
افق بود چون موسی داخل بنایان میشد و مهتابی نبود از در شعبه او نور ساطع میشد که تا چشم کار میکرد روشن میکرد چون
محتاج باب میشد عصا را داخل خانه میکرد کشته میشد بقدر حاجه و در لوی در سرش هم میرسد اب پیرون میاورد چون بطعام
در هاشماعت رختی میشد و از آن مینو حاصل میشد چون میخواست باد شمن خود خنک کند بر دو شعبه آن دو مار عظیم ظاهر میشد
که دفع دشمنی از او میکردند چون کوهی یا پیشه در پیش راه او ظاهر میشد عصا را میزد تا راه از برای او کثرت میشد چون میخواست
که از شهر بزرگ عبور کند عصا را میزد تا فخر از برای او شکافته میشد و گاهی آن یک شعبه اش از برای شعبه دیگر عمل می نمود چون از راه
رفتن مانند میشد بان سوار میشد و از بر میداشت هر که میخواست میرود از راه نمائی میکرد و یاد شمنانش خنک میکرد و از آن
بوی خوش ساطع بود که محتاج بوی خوش دیگر نبود و چون از اظهار معجزه میباید اختار در هاشم میشد که از آن بزرگتر نتواند بود در
سهاهی و چهار پاهم میرسد از او بجای دو شعبه هاشمی بزرگ از برای آن هم میرسد و از درخت و درخت ندارد در هاشم سید میشد
و صدای میبازد در هاشم ظاهر میشد و از هاشم بناه اش پیرون میباید و بجای آن کوی نالی از برای آن هم میرسد که هر دو
مانند نیاز و شهاب بد رخشد و چشم پاشش مانند برق میدرخشد و از آن بادی میوزید مانند سموم که هر چه میوزید از آن
میسوخت چون بسکی میرسد بزرگ شتری فرود میرد و سگها در میان شکش صدا میکردند و درختهای عظیم از ریش میبکند
و فرود میزدند از آن بن جبرئیل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرعون و طلب موسی شکرتانرا امشکافت
کذا و تا بوتراد در نایبند از مادر موسی از احوال غریب تر سید و گفت اب فرزند منم که عرق شوی موسی گفت مترس که خدا مرا
زود بتو بر خواهد کرد نایبند مادر در این حال تهنیت میفرمود تا آنکه بار دیگر موسی گفت که مرا امدت تابوت گذارد و در میان آن
پس مادر موسی او را بدر با انداخت و در در بامت ماند چیزی فرود نیاشد تا حق تعالی او را جاسم انداخت بیا در نشا
روایت کرد اند که هفتاد روز گذشت تا بامد درش سید روایت بگرفت ما کنست تا ایضا بتر و روایت شادان در حدیث معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پیش از سه روز از مادرش غایب نبود در حدیث معتبر دیگر فرمود که چون فرعون مطلع شد که زوال

در بیان گفتار حضرت موسی علیه السلام

از آن
شکافتن
شکافتن
شکافتن
شکافتن

موسی

موسی

در بیان اشکاف شرعی و تفسیر آن در بیان طلب سعادت

ص ۱۰۹

ملا و بر دست و سوی خواهد بود اگر در کاهن از احضار کنند و از ایشان معلوم کرد که نیاید از بی اسر اهل است پس هر دو سوره را
 خطابش را که شکیان منان حمله بنی اسر اهل اشکافند تا انگر در طلب و سوخ با از زیست مطرف فرزند از بی اسر اهل کشت نتوانت
 موسی انکشت برای آنکه حق تعالی او را حفظ کرد از شر و در تفسیر حضرت ملام حسن عسکری علیه السلام مذکور است در تفسیر قول حق تعالی و اذ
 بیننا کم من آل فرعون فرمود که یعنی یا او و پدای بنی اسر اهل و قتل آنکه کلمات ذلیم بدان شمار از آل فرعون یعنی آنکه منقوب بودند
 بفرعون بنوشی او در بن مذهب او که موافق عقاید بنی اسر اهل و عقوبت او شد بدینکه بر شما
 بار میکردند فرمود که از عذاب شد پادشاهان آن بود که فرعون تکلیف میکرد پادشاهان را که در بنی اسر اهل عمارت کار کنند و میسر سید
 از عمل بگریزند پس امر کرد که در بنی اسر اهل پادشاهان بنیدند که نگرینند و باز بجز کل را بنزد پادشاهان پدیدار بود که
 یکی از پادشاهان در زبان بزمی افتاد و میزد پادشاهان من میشد و هر چه روا نمیکردند تا حق تعالی خود هم می کرد بگو پادشاهان که ابتدا بخیال
 نکنند تا صلوات بفرستند بر محمد و آل طیبین او تا سید شود بر ایشان پس این امر میکردند و بر ایشان مسان و سبک میشد و هرگز
 و امر میکرد که هر که صلوات را فراموش کند او را نزد بان بیفتد سحر میشود صلوات بر محمد و آل طیبین او بیفتد و اگر نتواند
 دیگری صلوات بر او بخواند که اگر چنین کند در ساعت می یابند بجز آنکه فرمود که چون گفتند بفرمود که در بی اسر اهل فرزند
 متولد خواهد شد که بر دست او جلوی خواهد شد هلاک شود و زال پادشاهی بود پس امر کرد که بجز پادشاهان پادشاهان
 ر شود مبدل و بقایا که غمناک کنند و حلق تمام شود پس همانداخت فرزند خود را در حجره ای پادشاهی که در کوه دالی و در
 صلوات بر محمد و آل محمد او بخواند پس حق تعالی ملک را بر او انکشت که او را تربیت میکرد و از انکشت طفل چهارم میشد که او میکند
 و از انکشت بگریه تمام ز می پرسید می آمد که ضلای او میشد تا انکه نشود و تا گردند بی اسر اهل و الله سالمانند در یاد بودند از
 که گشته شدند و بقیه بی اسر اهل که بعضی نه بگذاشتند از شمار فرمود که از انکشت طفل چهارم میشد که او میکند
 کردند نزد حضرت موسی که ایشان در ختران و خواهران ما را بگریزی میگردند بکار ایشان از این پس خدا و می فرمود که بگو
 دختران که هرگاه چنین از ادبیت پادشاهان بشود صلوات بر محمد و آل طیبین او بیفتد چون چنین کردند خدا در دفع کرد از ایشان
 ضرب قوم فرعون را و هرگاه که چنین از او میکردند با مشغول کار میکردند پادشاهان میشدند با مرض مزمن ایشان را عارض میشد
 و با انکشت اهل حق می توانستند بر مرتبه رسید از بی اسر اهل دست دراز کنند بلکه حق تعالی برکت صلوات بر محمد و آل محمد در دفع این آیه
 از ایشان کرد و رفت که بفرمود این نجات دادن خدا شمار از بی اسر اهل بفرمود که او بی اسر اهل پادشاهان را بدست
 شوی که هرگاه خدا از پدران و گذشتگان شما بلا را دفع میکرد بسبب صلوات بر محمد و آل طیبین او یا پادشاهان که هرگاه انقضای
 مشاهده نمائید و با و اطمان بیابان بدست بر شما کامل تر و فضل خدا بر شما است خواهد بود و در بی اسر اهل منقول است که
 المؤمنین علی السلام در بیان زهد فرمود که تا میوه پیغمبر بکن بعد از انکه قدر از زهد حضرت بیان کرد فرمود که اگر خواهی
 کن بوسه کل من خدا در فوق که گفت و باقی لما از اولتی من بجز از الله که سوال کرد مگر نلک که خوردن را که گناه زمین بخورد
 و سبزی گناه از پوستهای کش ظاهر بود و در بدمشان بپزازی از بی بدن و گاه سبک گوشت او در خطی بگر فرموده است که حق
 تعالی ناموس سخن گفت گفتنی با و نمودار از آن خود امر خطیبی میفرمود گفتن او و بگو با باقی با زنی با بد هالان بوده باشد بلکه از آن
 در هوا افروید و موسی شنید و فرمود که حق تعالی خطاب فرمود بوسه در بقعه مبارکه که بکن فلان خود را بدست بکن تو
 وادی مقدس که آن طوی قام دارد و خلاف کرانند مفسران که اول امر فرمود او را بکنند فلان چند و جلال انکشت
 خرم بود و اهل خدا فرمود که بکن با بنده و تو ان حضرت شاق علی السلام منقول است که در انکشت از پوسه کاوند که
 بود تله با او بکنند از برای آن بود که باصلی من از ان حضرت بان وادی مقدس برسد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 منقول است که آن وادی فلان از ان مقدس گفتند که در اسرار انجا تقدوس که خداوند انکشت را در انجا بر تو بدست و خدا در انجا
 سخن گفت پس اگر چه توانست و گفتی در بار من کرد دست امر که در انجا بکنند خنجر در روم و در روضات مقدسات
 منسوب است که از این منکست که چون در انجا بکنند از برای آن است که در روضات و حشرات پوشیده بود خدا
 این که پادشاهان انجا بر او از انجا بکنند وادی مقدس از انجا بکنند خنجر در روم و در روضات مقدسات
 کلاه از انجا بکنند و در انجا بکنند از انجا بکنند خنجر در روم و در روضات مقدسات

در بیان اشکاف شرعی

در بیان اشکاف شرعی

انرا

در بیان و شرح خلدن اعمال و سیرت سیدنا ابوبکر

خالد بن ولید را که در زمان خلافت او در مدینه بود

و در بیان و شرح خلدن اعمال و سیرت سیدنا ابوبکر

و در بیان و شرح خلدن اعمال و سیرت سیدنا ابوبکر

اهل و عیالت با همت اهل و فرزندان چون مو و جامه بود که ایشان برای اهل خود بیرون رفتن مشغول خیال نهاده بودند و سیدنا خالد بن ولید از دل بدید که چیز از یاد ما در گذشت و دل کبر سرای محبت ماست و عظمت خاندان ذکر ماست یاد دیگر بر او راه مد و قبول اینست که اگر کسی خواب بر بیدار کشد او کم شد بجهت قیام لالت بکند بر زمین و نشانی چنانچه در حدیث معتبره منقولست که سیدنا عبدالله نقضت صاحبی در صلوات الله علیه را پرسید از قیام بر او در وقتیکه حضرت طفل بود در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نشسته بود و گفت که فقهائی چه میگویند که از برای این عطف فرمود که فقهائی میگویند که از پوست مته بود و حضرت در جواب فرمود که هر که این آفت از او موسی سینه است و حضرت را با هر چه نسبت به حالت داده است بر او کفالی از دو صورت نیست که با آن از موسی بدان فخلین چون پوشیدن بدان بقعه چنانچه چندان بقعه مقدس مطهر باشد و اگر نماز در آن جایز نبود پس قابل میشود که بنام آن محض که موسی لال و حرام را نداشت و عندالشر است که در هر چیز نماز جایز است و در هر چیز نماز جایز نیست و این قول کفر است سیدنا گفت پس نفرمایا مولای من تا اول این آیه را فرمود که چون موسی در وادی مقدس را مکتب پروردگار از امر خالص گردانید ام محبت خود را از برای تو و شتو تمام دل خود را از لوث خواهش ماسوائی تو و هنوز محبت امیش داد بود پس حق تعالی فرمود کن و در روز کن محبت اهل خود را اگر راست میگوئی که محبت تو برای اهل خالص کرد بد است و دل تو با مشغول نیست و در حدیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مراد از کندن فخلین بر داشتن دو ترس است که در دل حضرت بود یکی ترس ضایع شدن اهلش که زود بخود را در دنیا بپایند که داشتند و برای محبت خلیل که در آن اقامه بود و دیگری ترس فرعون یعنی چون در وادی این حفظ ماتی باید که از تلاوت بنا این باشد چون ممکن است که آن را با اولی که موافق و طایف عامه است بر وجه تقیه و آرزو شد باشد و فخلین را بت کرده است که در شبی که خالق موسی را پیشتر میخواست که فخلین بر او شایسته بود که بجا بند خلدن بر آن در وجود و جود جامه های او از چشم بود و خالق با او سخن میبخت و میفرمود که ای موسی هر بار رسالت من و تو ای منم و بر لعل تو مطلع و قوت و یاری من باست تو را میفرستم بسوگنای خود که طایف شد است از چینی وقت این کرد به استاز عذاب من و دنیا او را مغرور کرد تا بنده است بر تپه که انکار حق من و پروردگاری من میکند و کان میکند که از این شناسد بفرست و جلال تو سوگند بخورم که اگر نه ان بود که میخواهم محبت خود را بر خلق تمام کنم هر چند غضب میگردم بر او غضب کردن جبار که از برای غضب بنفست اینک سنانها از زمین کوهها و دریاها و درختان و چهار پایان را که آسمان از رخصت میدادم بر او سنگ میبارید و اگر زمین را رخصت میکردم او را فرود میداد و اگر کوهها را رخصت میکردم او را خورد میکردند و اگر دریاها را امر میکردم او را غرق میکردند و اگر زمین را رخصت میکردم من او را حقیقتی در نیل بود او را مهلت آدم و حالم شامل او شد پس نیازم از او از جمع خلق خود و من خلق کننده غنی و فقیر نیست غنی میگردی که من او را از اینها کرد نام و نیست فقیر میگردی که من او را فقیر کرد نام پس هر سال رسالت مرا با او و فخلین او را بعبادت بکار برستی من و بر سنان او را از عذاب عقوبت من قبلت تا بیاورد و بگوید که هر چه چیز تا غضب من نذر دریا او زخم من بگردد و مستحق شایسته من که شوق یا برسد او را بکنیت بخوان برای عظیم و نرسای از این من بر او پوشانیدم از لباس تناید رسته که او در وقت قدرت منست تا صلب بدست منست چشم بر هم نهند و سخن بنکوی نفس میبکشد مگر بجا و تقدیر من جبر او را که من بفرمودم حضرت نزد ملت من از غضب عقوبت کردن و بگو که اجابت کن هر چه کار خود را که از من ترا برای خاصها کمال است و ترا در ایندت ملک داد با نگر عواویر و در کار میگردی و در هر آن بر سندان و باز میداشتی در ایندت بازان بر تو یارید و نگاه از زمین از برای او و با سید و جانه حاکمیت بر تو پوشانید و اگر میخواهی ترا از و که بقوت خود میگردی و آنچه بنویس مظهر ماست از تو سلب میگردی و او صاحب عالم عظیم است چون دل خود موسی مشغول فرزندش بود خلدن ملک را امر کرد که دست دراز کرد و فرزندش را از نزد او حاضر کرد و موسی را گرفت و سبکی او را خسته کرد در هماناعت جراتش بر طرف شد و ملک او را بجای خود برگردانید و موسی با اهل خویش بر نکشت و اهلش را بجای بردند تا آنکه شان از اهل مدین بر ایشان و ایشان از نرسد و نرسد او بود تا خلاف فرعون و از غرق کرد بعد از آن شعبان ایشان را برای موسی که ایشان را معلوم میشود که موسی در سیرت اهل خود برکت و فضل بسیار در بیان میشود که فخلین حضرت موسی و حضرت هرون است بر فرعون و اطالب و از حضرت میان ایشان گذشت تا فرعون فرعون را اتباع او بدید و عتبار حضرت شاق علیه السلام منقولست که فرعون گفت شهر و هفت قلمبره بود و در آنجا مصلحت بود از نرسد موسی در میان هر قلعه تا قلعه ای دیگر بشمار داد و بود در میان آن پیشا سنان در نه جانان بود که هر که داخل شود در آن

کتاب مبعوث شد حضرت موسی علیه السلام بر فرعون و اصحاب او

صفحه ۱۵۱

ملاکند چون حق تعالی موسی را بر مسالمت فرستاد و بجا آمد تا بدو را از اول رسید چون عصا را برد و فرعون را در پیش خود
 داخل دروازه شد و سپهر را نظر بر او افتاد هر که بختند و هر چه در فرعون که بر سر آمد برای او کثرت میشد و سپهران فرعون لب لباب شد
 و میگویند تا رسید بدو قصر فرعون نزدیک درخت و برافروخته بود و در پیش خود را در دست داشت چون لب
 فرعون که در حضرت برای او مطالبه سر و نامد موسی را گفت که برای من رخصت بطلب که داخل عیال فرعون شوم او ملتفت نشد
 باز موسی گفت که رخصت برای من بطلب که رسول پروردگار عالمیام بسوی فرعون باز او ملتفت نشد چون موسی این امر را گفت
 پروردگار عالمیان دیگر پزاینت برای پیغمبری که تو را فرستاد پس موسی در غضب شد و عصا را برد و در دست بردی که میان
 و فرعون بود هر که گشوده شد و فرعون نظرش بر او افتاد و گفت بیای و بیاور بیاور چون داخل عیال فرعون شد و در قیبه طاق نشسته
 بود که هشتاد زرع از نفع آن بود پس موسی گفت که من پروردگار عالمیام بسوی تو فرعون گفت علامتی و معجزه بیاور اگر راست
 میگوئی پس موسی عصا را انداخت و آن در شجر طشت ناگهان از درهای عظیمی شد و در آن خود را کشود یک شصت و سه بر بالای قصر
 گذاشت و یکی در زیر قصر فرعون دید که از میان شکش آتش شعله میکشید و صد فرعون که فرعون از ترس جانش خود را مملو کرد
 و فریاد با شکر بر آورد که ای موسی فرعون بهوش شد بگریان از بهانه او هر که در عیال فرعون حاضر بود هر که بختند چون موسی عصا
 گرفت بهوش باز آمد از آه که در صد بن موسی بگریان بیاورد و همان بلور به او در همان روز بر او برخواست و گفت در عیال من که تو را
 مردم می پرستند میخواهی تا به بندگی بشوی اشرف قوم فرعون نیز با او جمع شدند و گفتند ای پسر اسیر است و وعده کردند روز معلوم
 و ساحران زاد را نیز در جمع کردند که با موسی معارضه کنند چون ساحران دیوانه ها و عصاهای خود را افکندند و بجا آوردند
 در آمدن ناموس عصای خود را انداختند و در میان ساحران هفتاد و دو مرد بودند از ایشان چون این معجزه ظاهر شد
 کردند هر چه افتادند و فرعون گفت که کار موسی چنانچه نیست که هر چه بپایند در میان او عصاهای ناباقی باشد پس موسی
 برداشت از مصر بیرون رفت و فرعون او را تعاقب کرد چون در باران شکافت بنی اسرائیل داخل دریا شدند فرعون با لشکرش بکار رفت
 رسیدند و هر بر اسبان ز سوار بودند فرعون ز میدان داخل شدن دریا پس هر شب امد و مراد بان سوار بود و پیش روی ایشان
 روانند تا اسبان ایشان هراز عقده میدان داخل دریا شدند و هر غرق شدند حق تعالی امر کرد اب را که جسد فرعون را در پیرو افکند
 تا گمان نکنند بنی اسرائیل که او غرق شده است و پنهان شد است از ایشان پس حق تعالی امر موسی را که با بنی اسرائیل بمصر برگردند و خد
 بپایان داد بیرون آمدن اموال و خانه های فرعون و اصحاب او را که یکی بنی اسرائیل چندین خانه از خانه ایشان را متصرف میشد پس امر
 حق تعالی که ایشان چشم بروند و چون از آب که شدند رسیدند بیخاعتی که بر بی جمع شده بودند او را می پرستیدند پس بنی اسرائیل
 گفتند که برای ما خدای عز و جل چنانچه این را خدای عز و جل در روی پرستیدند موسی گفت تا کرده میستند جاهل با خدای عز و جل میخواستند
 خداوند عالمیان و بند و موثق از حضرت متناق علیه السلام نقلت که چون حق تعالی موسی را بسوی فرعون فرستاد در قصر فرعون را در دست
 طلبید چون رخصت نیافت عصا را برد و در دست برد و هر که بختند که بنی اسرائیل فرعون در آمد و گفت من رسول پروردگار
 عالمیام بسوی تو فرعون گفت که بیای و بیاور بیاور فرعون گفت که ای پسر اسیر است که با ما نوز از ترتیب نکردیم در میان خود و رفته که
 طفل بودی و کنایان کار را که کردی همی از آنرا کشتی و تو از کافران بودی یعنی کفران نعمت من کردی موسی گفت که کردم و من از راه
 کم کردان بودم پس از شما که بچشم تو رسیدم پس بختید پروردگار من بر حکمت علم و کردار پند از ان سپهران و ان نعمت که من منت میکشیدم
 که مرا تربیت کردی بسیار بود که بنی اسرائیل را ببندی که فرمودی فرزندان ایشان را میکشید پس نعمت تو بسبب بلائی بود که خود پدید
 ان شده بودی پس فرعون گفت که پروردگار را الوهیت و چه حقیقت دارد و چگونه است و چون که حقیقت حق تعالی را بشناسان
 دانت و او را با تلباید شناخت و او را چگونه و کیفیت نمیشد و مطالبی بیان که گفت بود موسی گفت پروردگار را سنانها و زمین
 و آنچه در میان آنهاست که صاحب حقین هستند فرعون از روی تعجب با صاحب گفت که بنی اسرائیل من از کفایت می رسم و او از خلق جواب میدهد
 پس موسی گفت پروردگار شما پروردگار پدران گذشتگان است پس موسی گفت که اگر خدای عز و جل از من قائل میشودی تا بر زبان من بفرستد
 موسی گفت که اگر معجزه ظاهر بیاورم باز اعتقاد نخواهی کرد فرعون گفت بیاور اگر راست میگوئی پس موسی عصا خود را انداخت ناگاه
 آتش خلق شد و بیاورد هر که بر دور فرعون خسته بود هر که بختند فرعون از ترس ضبط خود نتوانست کرد و فریاد بر آورد که ای موسی
 میدم حق بشکر که نزد ما خوردیم که این از ما دفع کن موسی عصا را گرفت و دست خود را برین آورد و نور روشنی ان دید ما خیره شد

و در روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد

چون

در بیان آمدن حضرت موسی و فرعون و کشتن سحران و کشتن فرعون

صفحه ۱۰۲

چون فرعون از خبرت و در هشت باز آمد از راه کرد که موسی ایمان بیاورد همان باو گفت که بعد از سالها که خدای عز و جل تو را بر سینه انداخته ام تا بجای بند خود شوی پس فرعون گفت با من و اشراف قوم خود که نزد او حاضر بودند که این مرد سحر و جادو است که شما را از زمین مصر بجا دوی خود بیرون کند پس چه امر بکنید و چه وصیعت میداند گفتند امر موسی و برادرش هرون را بنابر انداز و بفرست بشهرهای مصر جاعونی که حاضر کردند تو هر چار و کردانی را که فرعون و هانان سحر موخته بودند و بر چهره لجه غالب شده بودند فرعون بجز عوای خدای میگردید چون صبح شد فرستاد پیشوایان مصر و هزاران سحر جمع کرد و از هزاران سحر صدگس از صدگس هشتاد نفر اختیار کرد که در هر ماهه تر و داناتر بودند پس سحران بفرعون گفتند بمانی که در دنیا از ما بالاتری نیست در علم سحر که موسی غالب شوم از برای ما چه مزد نریز تو نخواهی گفت که او را غالب شود بدستگار مقتیان خواهد بود نزد من سحران شریک میکردیم در پادشاهی خود پس سحران گفتند که اگر موسی را غالب شود و سحرهای ما را باطل کند میدانیم که بجز او آورده است قبل سحر نیست و از راه جمله و مکر نیست با او ایمان خواهیم آورد و تصدیق خواهیم کرد فرعون گفت که اگر موسی بر شما غالب شود من نیز او را تصدیق خواهم کرد با شما و بکنید مگر ما چنانچه خود را بدید و در روز عید که ایشان داشتند موسی حاضر شود و در روز چون آفتاب بلند شد فرعون سحران را با اهل مملکت خود را جمع کرد و قبضه از برای او ساخته بودند که در تقاضای هشتاد زرع بود و بگوید که در روز بودند و آن روز در اصبقل زب بودند که هر گاه که آفتاب بر آن قبضه تابید از شعاع آن آفتاب لغزان نفوذ کند و باو آری نظر کردن بسوی خود بود چون سحران حال موسی را مشاهده کردند بفرعون گفتند که مردی مایه بنیم که متوجه جانب آسمان است و سحرها با آسمان نمیرسد ماضی سحرها و وی اهل زمین شده ایم از برای تو و مخرج آسمان را چاره نمیتوانیم کرد پس سحران موسی گفتند که ایا تو میدانند که اول با ما میدانیم موسی گفت بینداز پدای خودی انداز پدای ما و اعضاها کرده بودند و در انداختند و گفتند بفرست فرعون ما غالب میشویم پس آنها مانند مار و از راه حرکت درآمدند مردم رسیدند پس موسی در نفس خود خوف یافت نذا از جانب باطل باور سید که مترس تو بلند تری و غالب میشوی ایشان و پند از عصا که در دست راست خود داری تا بر نیاید و فرود بیاورد ایشان سحران نیز اگر سلف ایشان جادوست و کار تو معجزه خداوند عالم است چون موسی عصا را انداخت بر روی زمین آب شد مانند قلع و آجر و عظیم شد و سر از زمین برداشت دهان خود را گشود و کام بالای خود را بر بالای قصر فرعون گذاشت کام پاهایش را بر زین قصر فرعون پس بر کشتن جمع عصاها و در میانهای سحران را فرود مردم از هشتاد و هفتاد شدند در کفایت ایشان ده هزار کس از مردان و زنان و اطفال با مال هموار شدند چون کرد بدو و بقصر فرعون آورد فرعون و هانان از شدت و در هشتاد سال جهانهای خود را بفرس کردند و موسی سر بر پیش ایشان سفید شد و موسی نیز مردم منیر شد پس خدا باو نذا کرد که بیکر عصا از او مترس که ما از اجالت و لش سحران پس موسی عیای خود را بردست خود پیچید در میان همان زده ها کرد و کاشن را گرفت ناگاه همان عصا شد که پیشتر بود چون سلطان این معجزه مشاهده کردند همگی بفرقت افتادند و گفتند ایمان آوریم به پروردگار عالمیان و پروردگار موسی و هرون پس فرعون در غضب شد از ایشان و گفت با ایمان آوردید با او پس از آنکه من شما را بخت دهم بدست که موسی بزرگ شاست که جادو را بپنداشتا داده است پس بزرگ خواهد داشت که نامش را خواهم کرد البته خواهم برید با ما و دستهای شما را از جانب مخالف بکند که هر روز در رختان خرمایدار خواهم کشید گفت موسی بفرست بنام سحران که در های تو بدست که بسوی پروردگار خود بر میگردیم و طبع ذاتیم که بیایم ز پروردگار ما کما همان ما را بیکه اول کرده بودیم که به پیغمبران ایمان آوریم پس فرعون جبر کرد هر که را ایمان بموسی آورده بود در زندان تا آنکه حرق علی بر ایشان طوفان و مریخ و تیش و وزغ و خون سلط کرد پس فرعون ایشان را از زندان رها کرد پس خدا وی نمود بموسی که در شب بنده کار او را در مصر بیرون رود که فرعون و لشکر او از بی شما خواهند آمد موسی بخاستن ایشان را داشت بکار در باقی بنده آمد که از دریا بگذرد چون فرعون خبر شد لشکر خود را جمع کرد ششصد هزار کس را مقدمه خود با هزار هزار کس سوار شد چنانچه حق تعالی فرمود است که بیرون کردیم ایشان را از باغستانها و چشمها و کعبه و نهار امیرات دادیم به بنی اسرائیل پس از این ایشان را در وقت طلوع آفتاب چون موسی بکار در بار سپید و فرعون نیز در میان ایشان رسیده صاحب موسی گفت که اینها میمانند موسی گفت ایشان بر دست نمی یابند پروردگار من بامیت عیال لغات میدهد از شر ایشان پس موسی بدید با خطاب کرد که شکافه شود و این سخن آمد گفت تکبیر بکنی موسی را حکم میکنی که برای شما شکافه شوم من هرگز مصیبت خدا نگردم ام پاد چشم زدن در میان شما هستند جمعی

در بیان آمدن حضرت موسی و فرعون و کشتن سحران و کشتن فرعون

لشکر خود کرد ایند پیش فرستاد

در هر روز

در بیان احوال حضرت موسی علیه السلام و احوال فرعون و احوال بنی اسرائیل

که عصبت خدا سپارده اند موسی گفت که خدایا در این دنیا از تو فریاد می‌کنم و می‌دانم که آدم از بهشت بنا فرستاد بیرون آمد و فطانت
 عصبت خدا ملعون شد در یافت عظیم است پروردگاری و امر او مطلع است و هیچ چیز نترس از او نیست که نافرمانی او بکند اگر فریب
 اطاعت میکند پس پویش بر من نیز موسی آمد و گفت ای پسر خدا حق تعالی تو را چه چیز امر کرد است موسی گفت مرا امر کرده که از این
 دریا بگذرم پویش بقوت یقین اسب خود را بر روی آب زانند از آب گذشت و سم اسبش تر نشد چون بنی اسرائیل قبول نکردند
 که پروردگاری آب برودند خدا وحی کرد که موسی که عصا خود را بر زمین بدینا چون عصا از زمین دریا شکافته شد و دریا زده راه در میان
 دریا هم رسید در میان راهها آب استاده بود مانند کوه عظیم و افتاب بر زمین دریا تابید تا زمین خشکد و بنی اسرائیل از آن
 سبط بودند و هر سبطی در یک راه از آن راهها روانه شدند و آب دریا لای سر ایشان بلند استاده بود مانند کوهها پس بنی اسرائیل
 سبطی که نام موسی بودند و گفتند موسی را در آن ماهی سبطی ای پسر چه شدند موسی گفت ایشان نیز مثل شما در دنیا می‌کنند پس
 تصدیق نکردند موسی تا آنکه خدا امر کرد در باره که مشبک شد و طاقت در میان آب هم رسید که یکدیگر را امید بندند تا یکدیگر را می‌کنند
 چون فرعون بالشکرش بکار دربار رسیدند فرعون بنی اسرائیل را عظیم مشاهده کرد و با صاحب خود گفت من این دریا را برای شما شکاف
 که شما عبو کنید و هیچ کس جرأت منکر که داخل دریا شود و اسبان از هول آب در می‌گریزد چون فرعون اسب خود را بکار در باره انداخت
 او نیز داخل شد و گفت داخل دریا مشوا و قبول نکرد و اسب زد که داخل دریا کند متناع کرد و آنها هم بر اسبان ز سوار بودند چرخش
 بر ما در باقی سوار بودند در پیش سب فرعون روانه شد داخل دریا شد سب فرعون نیز هوای مایه داخل شد و صاحبش هر دو عقاب
 داخل شدند چون اخ صاحب موسی از دریا پیرون رفتند اخ صاحب فرعون داخل دریا شدند چون اخ صاحب فرعون در دریا غرق شد
 حق تعالی یاد را امر کرد که در باره هم زد و کوههای آب یکدیگر فرود ریخت پس فرعون در آنوقت گفت ایمان آوردم که خدایا نیست چیزی
 خدایا که ایمان آورده اند باو بیای سر ایشان من از مسلمانانم پس چرخش که از آن چرخ رفت بر همانا و فرود رفت با احوال که عذاب خدا بر تو
 نازل شد ایمان می‌آورم و پیشتر از اوستا کنندگان زمین بودی **موت** که در سبب رسیدن موسی جادو و ساحران خدای
 بعضی گفتند که حضرت زان رسید که مبارک امر و جادو و جادو بر جاهدان مشبه شود و کان کند که موسی میکند نیز مثل کرده آنهاست
 مضمون روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرعون گفت ای پسر خدا منم که در این منافات با یقین مرتبه
 پیغمبری ندارد و بعضی گفته اند که چون دریا مور شد بانداختن عصا رسید که پیش از آنداختن مردم متفرق شوند و کان کنند که
 آنها حق بودند و جادو ظاهر است بدانکه خلافت که با فرعون ساحران را که ایمان آورده بودند کشت تا نشهواست که ایشان
 بر در کشید دستها و پایهای ایشان را بر ایشان در اول روز ساحر و کافر بودند در آخر روز از بزرگان شهبان کردیدند و بعضی
 که ایشان را حبس کرد در آخر که عذابها را نازل شد با سایر بنی اسرائیل ایشان را هر که ندانند حق تعالی مکلف ایشان را با فرعون یاد فرمود است
 که گفتند چه طعن میکنی بر ما بجز آنکه چون ایات پروردگار خود دیدیم با ایمان آوردیم پروردگار فرود نیز بر ما صبر بر سببهاست
 و ما از مسلمانان زدن با بر روی فرمود است که فرعون با ایشان گفت موسی بنی رکنماست که جادو را بیاد شما داده است دستهای
 شما را خواهم برید و بر رخسار شما را ببلر خواهم کشید خواهد داشت که عذاب من سخت تر است با عذاب خدای موسی پس ایشان گفتند
 که اختیار می‌کنیم تا بر آنچه بر ما ظاهر شد از عجزات ظاهر و بر افشاوندی که ما را آفریده است پس هر یکی که خواهد بکن که حکم تو در زندگانی
 دنیا است بدرستی که ما ایمان آورده ایم بر پروردگار خود تا بپایان زندگیمان ما را و آنچه تو را بران آرزو کردی از جادو و خدای برای ما
 هر و باقی تر است از علی بر هم و فرات است در تفسیر این آیه که هر که در عهد است گفت فرعون که ای که در اشراف قوم من عهد نام
 از برای شما خدای بنی اسرائیل خود پس آتش برافروزان برای من ای هانان بر کل و لجن بعل بنی اسرائیل از برای من و قصر عالی شنیده مطلع شو
 بسو خدای موسی من کان دارم که او از دروغ گویند گفت است که در همان بنا کردان برای او قصر و بر تپه رفیع گذاهند که کسی در
 نیاید و نبلد باد بر روی آن نمیتوانست اجساد فرعون گفت کند با از این نمیتوانم بلند کرد پس حق تعالی بادی فرستاد و هر از خواب
 کرد پس فرعون گفت که تا بوقتی ساختند چها جوهره که کفن تر است که چون بزرگ شدند در هر خانه تا بوقت چو در نصب کرد
 بر سر هر چوب کوشی بست که کسان را استلک کند کردند و ناهای هم که کپی پیاپی یک از آن چو هیاستند فرعون و هلمان در میان آن
 تا بوقت شدند پس آن که کسان را کوشش بر و از کردند و در هوا بلند شدند و در تمام آن روز بر و از کردند پس فرعون هلمان گفت
 نظر کن ببگواسمان و بر زمین که با اسمان رسیده ایم هلمان نظر کرد و گفت که اسما را در زمین میدیدم که در زمین میدیدم گفت نظر کن ببگو

ص ۱۸۳

در بیان احوال حضرت موسی علیه السلام و احوال فرعون و احوال بنی اسرائیل

مؤمن

در بیان بیان و سیرت ائمه و سیرت ائمه و سیرت ائمه

زمین چون نظر گفتن زمین را بخیم باز انقدر بر فایز کردیم که افتاب پنهان شد و دریاها از ایشان پنهان شدند چون نظر بسواست که
 همان دور و دور شد که بیشتر سید آمدند چون شب پادشاه از آن گرفت همانان نظریه وی است همانان کرد فرعون بر سید که با باستان سلام
 گفت ستارها از ایشان می آمدند در زمین سید آمدیم و این زمین بیزار از ظلمت چیزی نمی بودیم با دهادر هوا حرکت آمد تا تو را بر که زانند
 پاهین آمد تا زمین رسید فرعون طغیان و کراهت از پادشاه از پیشتر شده علی بن ابی طالب و سید طبرستان و قطیف و ندی و غوی که همه از حضرت سلام
 آمد بگفتند تا نام جعفر ضیاء و علمای تسلیم روایت کرده اند و از سایر مفسران خاصه علمیه منقولست که چون حویره عصا ظاهر شد سایرین بود
 ایمان آوردند و فرعون مغلوب شد باز ایمان بناورد با قوم خود بر کفر باقی ماند از ابن عباس روایت کرده اند که در روز ششصد و
 کس از بنی اسرائیل موسی ایمان آوردند و متابعت او کردند و در میان آنان بفرعون گفت که مردم ایمان آوردند موسی و هم که ایمان آورد
 در روز و داخل شده است محبوس گردان چون فرعون بنی اسرائیل را محبوس کرد با بانی ایشان را شکر کرد پس بنی اسرائیل را و بعضی دیگر
 ایشان را مبتلا ساخت بر وایت قطیف و ندی چون عزم کردند فرعون و قوم او که با موسی در مقام کبک و ضریر و اسد اول کبک که کردن
 بود که اگر در قصر ضیعی بنکنند که بموام چنین بنفاید که من باستان بالا مجبورم با خدا ای همان جنک که پس ام کرد هلمانا اگر ان قصر را
 بنا کنند تا آنکه بنجام هزار بنجام کرد و بنام اگر می می بخند و حور بنی اسرائیل ندر در هلم بنا خند و بنی اسرائیل می آوردند تا آنکه بنی
 ساخت که از ابتدای بنی اسرائیل تا آنوقت بنی اسرائیل بن همت ساختند بود و بی ان بنی اسرائیل که می بداشت بودند پس حقیقتا ای که در این
 آورد که ان عمارت را بر سر بنی اسرائیل و کارکنان و سایر حاضران نهادم که زانند و همه هلاک شدند پس فرعون موسی گفت که تو میگوئی
 که در کار تو عبادت و طاعت من کنی عبادت او که اینقدر مردم هلاک کرد پس ان عبادت در شویا لشکر خود و میرسانت پروردگار خود را
 با ایشان برسان خویشاوندی فرمود بحضرت موسی که از او در شویا او را بجال خود بگذار که میخواهد لشکر از برای تو جمع کند با تو
 کند و میان خود و او صدق مقرب سازد و لشکر خود را با خود ببر که با مان تو این باشند و بنی اسرائیل از بد خلقهای خود را بر روی
 بگذراند و بنی اسرائیل را با او مقرب سازد و در روایت معتبر وارد شده است که بعضی در خوابهای خود نماز بکنند پس موسی میان خود
 و فرعون چهل روز وعده قرار داد حقیقتا موسی فرمود که ان برای تو لشکر جمع میکند تو مترس که رفع مکر خضر را و از تو خواهی کرد
 پس موسی بنی اسرائیل را بر روی آمد محصا همان طریق از هاعظم بود از بی او میرفت و فریاد میکرد و بر کتا و بر میگشت مردم نظر کردند و
 بودند و ترسان و هراسان از ان سیرت شد تا آنکه بشکری که خود داخل شدند عصا را گرفت بصورت اول برکت و قوم خود را جمع کرد و بیست
 بنا کرد چون مدت مهلت میان او و موسی منقضی شد حقیقتا موسی فرمود موسی که عصا را بر روی نیل بز چون عصا را از زمین
 در پان خون شد علی بن ابی طالب چنین وارد شد است که اشرف قوم فرعون بلو گفتند در وقتی که بنی اسرائیل موسی ایمان آوردند که با
 میکلا ری که موسی خوشتر را که فساد کنند در زمین و نیز گفتند ترا و خندان تو را فرمود که اول فرعون بت می پرستید و در آخر تو
 خلق کرد فرعون گفت بر روی خواهم کشت چنان ایشان را و اسیر خواهد کرد زان ایشان را و ما بر ایشان سلطه چون فرعون بنی اسرائیل
 حبس کرد برای ایمان آوردن موسی بنی اسرائیل گفتند با حضرت که از ان عمارت سید پیش از آمدن تو بکشتن نیز ندان ما بعد از آنکه آمد
 نیز زان عمارت را عمارت را حبس میکنند موسی گفت نزدیکست که پروردگار شما دشمن شما را هلاک کند و شمارا در زمین جانشین
 ایشان گردانند پس نظر کنید که چگونه شکر و خواهد کرد پس حق تعالی قوم فرعون را بقطر و انواع بلاها مبتلا کرد تا آنکه هر که نسبتی از
 رویداد میکنند این برکت ماست هر که بلائی بر ایشان نازل میشود میکنند این از شوخی موسی و قوم او است چون بعضی از
 سبها و انواع بلاها مبتلا شدند که ستان بنی اسرائیل بر نداشتند موسی نیز فرعون آمد و گفت دست از بنی اسرائیل بردار چون
 نکرد موسی بر ایشان نفرین کرد حق تعالی طوفان آب بر ایشان فرستاد که جمع خواهند ماند از قطبان از خراب کرد که همه صحرایها رفتند
 و همه ندرند و خوانهای قبلیان پر از آب شد که قطره آب داخل خوانه بنی اسرائیل شد و آب بر روی زمینهای ایشان افتاد که قدری در
 نداشتند پس موسی گفت که در عاکن پروردگار خود را اگر این طوفان را از ما دفع کند تا ما بتوانیم ایمان بیاوریم و بنی اسرائیل را تا تو بگویم
 چون دعا کرد و طوفان از ایشان دور شد ایمان بناوردند و همامان بفرعون گفت که اگر دست از بنی اسرائیل برداری موسی تو طالب
 میشوی و پادشاهی تو را از اهل میکند پس بنی اسرائیل را از حبس ها که در حقیقتا در بنی اسرائیل با ایشان کجا در ان حاصل میشود و ایمان
 عطا کرد ایشان گفتند که بنی طوفان بنی اسرائیل را و سبب هاد طغیان ایشان کرد بدین در سال بگر و ابی طالب بنی اسرائیل را و
 بر وایت دیگران حقیقتا از حق حضرت موسی که اشاره کرد عصا خود بجان مشرق و مغرب پس هلم هر دو جانب را که بنی اسرائیل را با این

با بقیه و کتب و کتب دیگر

در بیان بیان و سیرت ائمه و سیرت ائمه و سیرت ائمه

در بیان احوال فرعون و ستمانیان و سبب خوار شدن ایشان و تعلق کعبه در این مرتبه از عاقبت نبی الله در این بخت مبارک

ع ۸۰
ص ۸۰

از حضرتان شما شناسد این سبب خوار شدن ایشان و تعلق کعبه در این مرتبه از عاقبت نبی الله در این بخت مبارک
 خدای تعالی چون مشیت بر او نازل شد و طوفان بر ایشان فرستاد که در خوار شدن و حیوانات غده ایشان هر هلاک شد تا این صبح شد
 در خوار شدن فرعون هر چه از کار کند پاره شده بود و در خوار شدن بنو اسرائیل صلوات الله علیهم بود و هشتاد هزار نفر ایشان نیز از چهار بابان
 در انبیا مردند فرعون و قوم او از اساس بنهار زمین تهنه و حوله و جورها و قدر داشتند که بفرزندان خود که صاحبان توانست کرد
 پس حق تعالی وی را که بموسوی که من میخوانم اموال فرعون را بر بنو اسرائیل میراث بدهم بگویند پس بنو اسرائیل را که بپورها و بنهای ایشان را بیا
 بطلبند که ایشان از خوف بلا و غیره ایشان وارد شدند غده نامضا بقبر خود خواهند کرد چون اموال ایشان را بر باز کرد حق تعالی
 وی فرمود که موسوی بنو اسرائیل را از مصر ببرد و در علی بن ابی طالب حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بت که است که بنو اسرائیل بوی
 استغاثه کردند که در عاکن که خدا ملائکه از پلایه فرعون خلعی که است که نامها بدین خوار فرمود که موسوی سبب ایشان از مصر بیرون بر موسوی
 گفت بر و در کار در یاد و پیش روی ایشانست چگونه از در باغبان کعبه حق تعالی فرمود که من امر میگویم در کار که مطیع تو گرد و در بیایم
 شکافته شود پس موسوی بنو اسرائیل را بر داشت در شب روانه ساحل دریا شد چون فرعون خبر شد از رفتن ایشان لشکر خود را جمع کرد و ایشان
 متابعت نمود چون بکار در پیار رسید موسوی بدین خطاب کرد که شکافته شود برای من گفتی امر را می شکافته بشوم در اینجا طلب
 لشکر فرعون پیدایشند بنو اسرائیل گفتند ما از فریب داری و هلاک می دهی اگر میگذاری که زال فرعون ما را در بندگی داشتند بعد از
 از اینکه الحال بدست ایشان گشته شوم موسوی گفت من چنین است بدین ستمگری در کار من با منست و مرا امانت می نماید بر این بخت و در پیوسته
 سعادت تو مشر شوار آمد و میگفتند موسوی تو ما را وعده دادی که در پیابری ما شکافته میشود و اینک فرعون و لشکرش می آیند پس
 و بهای تو بدست شد پس موسوی فکر در حق تعالی می نمود که عصا نازل در در با شکافته شد موسوی قوم او داخل در باشند
 در این حال فرعون بکار در پیار رسید بنو اسرائیل گفتند که ایا آنچه می بینی از اینجا که مشاهده می نمایی گفت من چنین کرده ام بنو
 من در با شکافته شده است و لعل در با مشوید و از عقب ایشان بر و بد چون فرعون و هر که با او بود داخل شدند همان در با
 رسیدند حق تعالی آفرمود بدین بکار ایشان را از افرات و همگی غرق شد چون فرعون از غرق در یافت گفت ای همان اورم نیست
 خدای تعالی بجزینند که بنو اسرائیل را و ایمان آورد مانند من از مسلانم پس حق تعالی فرمود که ایها الحال ایمان می آوری و بهتر خواه
 بودی از این که گفتند کان در زمین بود پس امر در بدن تو را بجات میدهم فرمود که قوم فرعون هر در را با زور رفتند و احد
 از ایشان دبد شد و فرقتان در پادشاه چون ما فرعون پس خدا او را بتنهایی بساحل افکند تا نظر کند بر او و او را نشانند
 تا آنکه ای باشد برای اینها که بعد از او ماندند و کوشش نکند در هلاک شدن او و چون و زاپ و در کار خود مهلا نشند حق تعالی
 ببقعه مراد را و زلد در ساحل ایشان نمود که عیبه و مو عظمه باشد برای مردم و دست که چون موسوی خبر داد بنو اسرائیل که خدا فرعون را
 غرق کرد ایشان باور نکردند و گفتند خلق و خلق بنو اسرائیل پس حق تعالی امر فرمود در باره فرعون و انبیا را انداخت تا ایشان او را
 مرد و بدند و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که جبرئیل هرگز بنیامان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر
 غمگین بود پس در چنین بود از روزی که خدا فرعون را غرق کرده بود پس خدا امر کرد او را که این آیه را بخواند حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله می آورد در میان حضرت فرعون آن وقت عصمت قبل از گفتن بر او آمد پس جبرئیل نازل شد خندان و شاد حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله را و پرسید که ای پسر شایسته که من نازل شدی من اثر اندو در تو مشاهده میکنم ام روز تو را شاد و سرور بدم گفت بلی
 محمد چون خدا فرعون را غرق کرد و او را ایمان کرد من از این دریا کفی که فرمود در دهان او گذاشتم و گفتم آن وقت عصمت قبل از گفتن من
 القصدین چون ایمان بدین فرموده خدا که بودم خائف بودم از آنکه رحمت خدا او را در یاد و مرا معذب کرد تا من بر آن نشستم با او کردم
 در این وقت خدا امر کرد بسوی تو بیایم از من فرعون گفته بودم این که بدم و دانستم که خدا بگفته و کردی بر من رضی بوده است از حضرت
 امام رضا علیه السلام منقولست که چون فرعون از عقب موسوی در پیار روانه شد در مقدمه لشکر او شمس صراط را که بودند و در
 ساقه لشکر او هزار هزار گرس چون بکار در پیار رسیدند سبب فرعون را که در داخل دریا شدند پس جبرئیل بر باد باقی سوار شد و در پیش
 روف فرعون داخل دریا شد و سبب فرعون نیز از عقب ایشان داخل شد همان عقبی که در فتنه های موق و همچون حضرت امام رضا
 علیه السلام منقولست که حق تعالی وعده فرموده بود موسوی را که هر که داخل دریا شوند از فرود موسوی و اگر سبب مبارک بود
 از مصر بیرون بر و تا عذاب بر فرعون نازل کرد پس طلوع ماهان وقت بود بتاخر فتنه موسوی دانست برای آنست که جسد فرعون در

این کتاب در بیان احوال فرعون و ستمانیان است و در بیان سبب خوار شدن ایشان و تعلق کعبه در این مرتبه از عاقبت نبی الله در این بخت مبارک است.

این کتاب در بیان احوال فرعون و ستمانیان است.

ع ۸۱
ص ۸۱

ع ۸۱
ص ۸۱

گمبیا ضیاء و فرعون و موسی با اسیران کلاک الافرعون

بنیاد شده اند پس هر سیدی میداند که یوسف را کجا بود است گفتند بنی اسرائیل که میباید چون او را حاضر کردند بنی اسرائیل
 زمین کری بود موسی را او سیدی که تو میدانی موضع قبر یوسف را گفتند بنی اسرائیل که میباید چون او را حاضر کردند بنی اسرائیل
 چیزین یا های هر روان کردانی جوایز را بنی اسرائیل که میباید چون او را حاضر کردند بنی اسرائیل
 هشت جلدی پس سواهای او بر حضرت شوار آمد حو قالی بود فرمود که موسی عطا کن یا آنچه سوال کردی بده من عطا میکنم
 حضرت دعا کرد و حاجات او را شد موسی بر موضع قبر یوسف آمد در کنار نیل دلالت کرد و جسد مبارک حضرت در صندوقی حرم فرعون
 بیرون آورد ماه طالع شد پس برداشت جسد یوسف را بقیام بود در انجا دفن کرد با این سبب اهل کتاب مرد های خود را بقیام نقل
 میکنند بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون از فرعون موسی طلبید گفت مراد کلاک است کن بر قبر یوسف از برای بیست
 هشت گفت نه والله دلالت نمیکند تا امر احاکم کنی که هر چه بگویم بنی اسرائیل موسی گفت هشت از برای تو است گفت نه والله بنی اسرائیل
 خاکم کردانی پس حق تعالی نمود موسی که جبار عظیم است که او را خاکم کردانی پس موسی بنی اسرائیل گفت که از برای تو است ای فرعون کنی گفت
 حکم میکنم که با تو باشم در هشت در در حجر که تو در آن در حجر خواهی بود در حدیث دیگر منقولست که از جمله اجل فرعون برای دفع موم
 و قوم او آن بود که تدبیر کرد که در هر طعام ایشان داخل کنند با این چنانها ایشان را هلاک کرد پس در روز نیکینه که عید فرعون بود
 بنی اسرائیل بصفای طلبید طعام بسیاری از برای ایشان میآورد خواهان برای ایشان کسرت و امر کرد که در جمیع طعامهای ایشان
 داخل کردند پس حق تعالی و آن حضرت فرمودی که هر که با ایشان بخوردند که هر فرعون در ایشان تا بنی اسرائیل موسی تا شش صد نفر از بنی
 اسرائیل داخل صفای فرعون حاضر شدند و موسی بنان و اطفا را بر کردانید حینا لکم بنی اسرائیل که از آن خستند همدست شدند
 نکتند و از آن در اجماع ایشان خوردانید هر یک با قدر و اد که از سر موزن توان برداشت پس چون نظر بنی اسرائیل بر خونهای طعام
 افتاد بران طعامها هجوم آوردند و تا توانستند خوردند و فرعون طعام مخصوص برای حضرت موسی هر وقت نوشع بن نون و سایر بنی
 بنی اسرائیل در عین خواصی تبتیاد بود و در آن طعامها از هر چه داخل کرد بود چون ایشان حاضر کردند بنی اسرائیل گفت من سوگند خورده ام که
 از من و اکابر و امرا می خود دیگری نکلدم که شمارا خدمت کنند خود متوجه خدمت شده و در هر ساعت از هر کوزه در طعام ایشان داخل
 میکرد و چون ایشان از تناول طعام فارغ شدند موسی گفت که ما از نان و اطفا بنی اسرائیل را خورد بنی اسرائیل فرعون گفت ما از این
 باز طعام میکنم چون آنها از طعام سپردند موسی با قوم خود بشکر که خود بر کشت و فرعون بالشکر خود طعامی از هر چه بگذرد بود
 پس هر کز آن طعام بنی اسرائیل خوردند در همان ساعت که در در میان سبب هفتاد هزار مرد صد شصت هزار زن از قوم فرعون هلاک
 شدند بجز چهار بابان و حیوانات از قوم موسی که هلاک نشد و این واقعه جز سبب مزید توبه فرعون و اصحاب و کردید باز اینها
 بناوردند بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که چون فرعون از آن کار زمامداره پشیمانانند دم و خوا و کوسفند ایم
 و عصا موسی و ناصح و خفاش که حضرت عیسی ساخت بهقت خالز نه شد فرعون که اول بر روی که در زمین کشتند رخت عویج بود
 و عصا موسی از آن درخت بود بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در اینها موسی بنان آورد بودند ملحق شدند
 بالشکر فرعون و کشتند از دنیا فرعون و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل و بنی اسرائیل
 که حضرت باجماعت بر اسبان خود سوار شدند و باختند که خود را بالشکر موسی بر صفتند با ایشان باشند پس حق تعالی ملک را فرستاد
 که بر روی اسبان ایشان زدند و هر که با ایشان از بالشکر فرعون تا آنکه بالشکر فرعون عزت شدند بسند معتبر از حضرت امام رضا
 علیه السلام منقولست که شخصی از اصحاب موقل بن اسحاق فرمود که چون فرعون بسید نداد و بر کشت که بدید خود را نصیحت کرد و
 ملحق کردند پس با پدرش سخن و او را موعظه میکرد تا داخل ریانشند چون بنی اسرائیل فرمود که او رخت خداست ولیکن خدا
 الهی که نازل میشود از آفاقها که با او نگاه کارانند دفع غمش و ایشان از ام فرعون میگردادند هت سابعاملان کور شد که فرعون از آن هفت نفر
 که در قیامت عذابشان از هر کس سخت تر است و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی مهلت نداد فرعون را
 در پیاد و کلچیل سال در اول که گفت شما از اهل بنی اسرائیل نیست در رخت گفت هم پروردگار بلند تر شایس او را هر دو کله در پتله عذاب
 کرد میان و قوی موسی و همن نفرین کردند فرعون حو قالی می نمود با ایشان که مستجاب شد دعای شملد و قبتکه اجابت ظاهر کردید
 و فرعون عزت شد چهل سال گذشت و در حدیث معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر شب در وقت طغیان فرعون مناجات میکرد
 فرعون از اهل بیت میگذری و او را موعظه میکرد تا بیکر الا حو قالی فرمود که اینرا بنده مثل تو میکنم که ترسد جز اولاد و فوت

ص ۵۰

بدون

بنی اسرائیل را در این کتاب
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

بنی اسرائیل را در این کتاب
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

شود